سیاحت نامۂ روشنون

بنام خداوند بخشنده رؤف

فصل اوّل

در تولد روبنسون و ابتدای تحصیل علم او و مفارقت گردنش از انگلستان و گرفتاری او بطوفان دریا و نوکری وی

من تولد شده ام در شهر یورک در سال هزار و ششصد و سی و دو ۱۶۳۲ که پدرم بعد از قطع و فصل شغل تجارت آنجا را مسکن و محل توقف خود کرده بود و مرا پدرم بطوری تربیت کرده بود که بغیر از نوکری و خدمتکاری لیاقت شغل دیگری را نداشتم پدرم مصمم شد که مرا بتحصیل قوانین و قواعد وادارد که بلکه از این علوم بهره یاب شوم ولی من باطناً خیالات دیگر و تفکرات خارجی داشتم

قبل

قبل اینکه در دریاها سیر نموده و سفرهای دور و دراز کرده و بعضی قضا و قدر
نایل باشم و چیزی هم پیدا نشد که مرا از خیالات واهی و تفکرات بی معنی
منصرف و پشیمان نماید حتی اشک چشم پدرم که شب و روز میریخت و نصایح
مشفقانهٔ او که ساعت بساعت میداد و مرا حکم بعض تدبیری میکرد و باجرای
ما فی الضمیر و پیروی مادهٔ جنون خود لابداً اذیت و ایذای زیاد کردند و بعضی
بدبختیها و بدگذرانیها گرفتارم ساختند با وجود اینها من در خیال خود پایدار
و مستقل بودم و دریافتن آنها را تحقیر شمرده مترصد وقت و منتظر فرصت
بودم

بالاخره چونکه یقینم شد که پدر راضی نمیشود رفتن را نمایم یا اینکه راضی کنم که
مقصود مرا بعمل آورد چندین دفعه بفکر استخلاص خود در افتادم ممکن نشد
تا اینکه موقعی پیدا شد که نتیجهٔ خیال مرا بخشیده و از مملکت خویش مفارقت
کردم

همینکه رسیدم بشهر هول (Hull) با یکی از رفقای خود ملاقات
نمودم که میخواست بطرف لندن حرکت کند از کثرت فرح و شادی پدر و مادر

خود را فراموش کرده بدون شنیدن و رضایت ایشان و ملاحظهٔ تفقدات
و عنایات الهی روز اول ماه سپتامبر سال ۱۸۵۱ سوار کشتی شدم این
بود بدترین روزی از روزها و نحس ترین ساعتی از ساعات عمر من
بمحض اینکه ما خارج گشتیم از رودخانه هومبر humber باد
مختصری وزیده و کشتی ما را احاطه کرده بواسطه اینکه من تا بحال سوار کشتی نشده
و با انقلابات و طوفانهای سخت دچار نگشته بودم این باد مختصر و حرکت جزئی
کشتی چنان مرا پریشان حواس کرده غم و اندوه بحدی و لات بعد غرق
دریای کدر گردند حتی اینکه مثل اطفال کوچک که از پدر و مادر خود دور و مثل
بطرف آنها می کنند من هم بخیال برگشتن و بخاطر پدر و مادر خود افتادم که
از این خطر کشتی و موج بحری خلاص شوم رو به وطن مألوف و مسکن معروف کنم
اما فردا هوا صاف و دریا آرام شده حیات تا تماشای بحر عزم مرا منحرف و
خیالم را منصرف کرد و چند پیاله شراب ناب که با رفقای کشتی صرف و نوش
شد مستی شرابم چنان جری کرده که از پشیمانی خود پشیمان گشته و بر خیالات
سابق خویش پایدار و برقرار شدم

من همینکه ازین خیالات منصرف شده و کمی آسوده و فارغ البال از بعضی
تخیلات و تفکرات گشتم و از کثرت تردد خیال که مرا خفه و دلگیر میکرد و
بواسطه مساعدت هوای بحر کمی تسکین قلب حاصل و عایدم شد قضایا و مقدرات
الهی و واژگونی بخت طرح دیگر ریخته مجدداً امواج و ثابت ناتوی گرفتار سخت
که در نزدیکی غرقاب یارموت د) یک طوفانی شدید برخواست
که آرزوهای دور و دراز مرا در دل گذاشته و از وصول بمرام خود مانع آمد
چنانچه جمیع ناخدایان و کشتی رانها قطع امید کرده و تن بقضا و قدر آسمانی
داده و دست از جان شسته مستعد مرگ و غرق شدند با وجود اینکه [illegible]
چپان دمیدم و باعث آب کشتی را خالی میکردند کشتی و اثاثه و مسکونها
کشتی پر از آب میشدند دوباره دریای رحمت و لطف الهی ابهیجان آمده راه نجاتی
بجهت ما پیدا شده کشتی دیگری که در آنجا دریا سیر میکرد به امداد ما رسیده و ما را
بساحل نجات رسانده و شکر الهی را بجا آوردیم
حال من متردد هستم که آیا پیش پدر و مادر برگشته و در وطن مألوف خود
مشغول خوش گذرانی و شادی بشوم یا اینکه تن بقضا داده وجود اثاثیه سفر را

منتظر شده دست از زندگانی کشیده یا منزل و مسکن ابدی را پیدا کنیم یا
بمقصود و مرام خویش نایل باشم چون از مراجعت بوطن خود خجلت و
شرمساری داشتم بدین سبب سرگردانی در صحراهای لم یزرع و دریاهای بی
پایان را ترجیح بوطن خود دادم بعد از اینکه من از روی ناچاری و اجبار سفر را
بر وطن اختیار کردم سوار کشتی شده رو بشهر کیسه ر نهادیم
و این سفر بر من توفیق جبری شد که در تجارت کشتی رانی مهارت تامی
تحصیل کردم اگرچه من رعایت حقوق پدر خود نکرده و بدلخواه ایشان رفتار ننموده
بودم با وجود این پدرم وقت آمدن مبلغی پول بمن رسانده بود و من او را
داده بعضی مال التجاره پر منفعت گرفته بکشتی نهادم
نتایج سفر اول مرا تحریص و ترغیب نموده که مجدداً مال التجاره خریده
و سفر کنم ولی بعکس خیالات من نتیجه بخشیده که در این سفر بد بختیهای گونا
گون گرفتار شدم چنانچه یکی در جزایر کناری که
در طرف افریقا است و چار دزد دریایی شدیم که همیشه کشتیها را تاراج [illegible]
میشد اهل کشتی و ما تعلق بها را الحاصل میکرد از بدبختی و طالع در جزیره

که مسکن او بود دچار شده با صاحب و خدمتکار خود نموده مدت دو سال در همان
جزیره موسوم بسالی در کمال بدی روزگار گذراندم و همیشه از کثرت غم و غصه
پیچیده بخود بودم زیرا که راه نجاتی نداشتم و قطع امید کرده بودم که از دست
این ظالم خلاصی و آسودگی من محال بود از قضای روزگار و خوشبختی روزی
صاحب من مرا مامور کرد که بروم در کنار دریا بجهت نهار او ماهی صید کنم
عوض صید ماهی تازه مختصری پیدا کردم بجهت خود قایق محکمی درست نمودم
و قدری آذوقه برداشته سوار قایق شدم چون هوا خوب و باد مساعد
میوزید در اندک زمانی از کنار رود جزیره دور شده و مسافت زیادی از ساحل
دریا پیدا کردم

در روی دریا در مهلکه و خطرهای عظیم بودم و نمیدانستم که بکجا میروم و بچه
سمت قایق خود را میرانم که ناگاه کشتی بزرگی از کشتیهای پورتغال مشاهده
کردم که بسمت من در حرکت بود بخیال اینکه کشتی ما در دریا غرق شده
و من نجات یافته ام مرا بکشتی خود برده به بهترین وجهی مرا پذیرایی کردند
قایق مرا با اشیایی که داشتم در کشتی گذاشتند قبطان کشتی که یکی از نجبای

دنیا و مرد با انصافی بود بدون اینکه از من کرایه و مخارج کشتی بگیرد مرا حمل کرد
بشهر (برزیل) در آنجا قایقرا از من خرید و قدری مال التجاره بمن داد که
بواسطه خرید و فروش متاع انگلیس که در اینشهر خیلی مطبوع بود در عرض چند
سال مبالغ کلی از طلا و نقره تحصیل کردم

در اینشهر من میتوانستم آنقدر دولت جمع کنم که باقی عمر خود را بخوشی
گذرانیده و آسوده گی برایم ولی شدت حرص و طمع مزید بر جنون من شده مرا
مصمم کرد که تجارت سفر دیگری نمایم کشتی که بطرف آفریق بجهة تحصیل و خرید
سیاهها سودان میرفت معین کرده و سوار شدم و صاحب کشتی با من قرار داد
که هرچه در اینسفر منفعت داشته باشد با من نصف کند و مخارج کشتی را هم از من
نگیرد بشرط اینکه من نوکری او را کرده و از اسباب و آلات او متوجه باشم

فصل دویم در غرق شدن روبنسون

روز اول ماه سپتامبر سنه ۱۶۵۹ سال هشتم بود که در همانروز من از وطن
خود مفارقت کرده و دوست از پدر و مادر خویش کشیده و نصایح ایشانرا حقیر
شمرده رو بطرف شهر (هول) حرکت کرده بودم سوار کشتی شدیم بعد از

پانزده روز کشتی ما را طوفان سختی برخواست نزدیک بود که کشتی ما را
واژگون نماید مدت ده روز ما در کشاکش موجها گرفتار و منتظر بودیم که ساعت
دیگر در گردابهای دریا غوطه ور خواهیم شد خلاصه بعد از ده روز شدت باد و شورش
طوفان فرو نشسته و چونکه کشتی ما معیوب و شکسته و ممکن نبود که بطرف افریقا حرکت
کند لابدا رو بسمت بربر کردیم همینکه کشتی حرکت بجانب بربر نمود طوفان
سخت تر از اولی برخواست و کشتی ما را بطرف مغرب برده و ما را از ممالک مسکون
دور انداخته که اگر از طوفان و لطمه دریا خلاص میشدیم و بساحل پناه میبردیم هر آینه
طعمهٔ وحشیان و درندگان صحرا و بیابان میگشتیم بالاخره ما بچابکی
و چالاکی تمام کشتی را بردیم نزدیکی ریگ زاری و آنجا طوفان برطرف و
داغون شد و مسکن ما جایی بود نامعلوم و نمیدانستیم که آن مکان کجاست و متعلق
بکدام دولت دارد آیا مسکون و آباد است و یا غیر مسکون و لم یزرع و محل
و مسکن حیوانات وحشی و کشتی ما هم در حالت شکستن بود
بخیال استخلاص خود از این مهلکه پر خطر و از این غرقاب بلا ما
افتادیم با دل سرد و بدون هیچ امیدواری کشتی و زورق را بجا گذاشته و آوردیم

در حالتیکه خود را برحمت الهی سپرده و چشم بلطف و عنایت او بستیم دریا
با موجهای شدید و خطرناک پست و بلند می شد و ما جدّ و جهد میکردیم
که خود را بساحل رسانده و خلاص باشیم ناگاه موج مخوفی بزرگتر از کوه با قهر
و غضب حرکت بسمت کشتی ما کرد کشتی و شکسته گشته را کلیتاً سرنگون و ما را فرصت
نداد که اسم خدا را بر زبان رانده و استمداد جوییم که بلکه بتشبّثات مستخلص شویم
تماماً نکه غوطه ور در گردابهای عظیم و غرقابهای بی پایان شدیم

محال است کسی بتواند اختلال حواس و پریشانی خیالات مرا تقریر بلسان و تحریر
بنان برشته بیان کشد در حالتیکه در تحت و فوق دریا مشغول دست
و پا زدن بودم اگرچه من در شناوری و غواصی مهارت تام داشتم از
کثرت شدت انقلاب دریا مثل مرغ بسمل مطپیدم که قدرت نفس کشیدن
نداشتم ساعتی چند در این حالت بودم تا اینکه موج بزرگی مرا بحالت غلطیدن
حرکت بطرف ساحل داده و در آنجا [illegible] شده مثل تن بی روح مرا بکنار
انداخت و من ترسیدم که موج دیگر رسیده و مرا همراه خود بدریا ببرد و توانائی
حرکت هم نداشتم که خودم را به پناهگاهی بکشم از صدمات مجدد امواج دیگر

برخواست و مرا بر پشت تخته شکسته بزرگی گذارد جهت من با نهایت قوّت آن تخته
سنگ گرفته و از هجوم امواج قدری امیدواری حاصل کردم و چندین
مرتبه امواج بطرف من هجوم آورده شد خواستند که مرا از جای بکنند تا اینکه
من آهسته آهسته قدری از دریا مسافت پیدا کردم و از حملات افواج امواج آسوده گشتم
در روی علفها نشسته کمی فارغ البال گردیدم . . . .

فصل سیوم شب اوّل غرق شدن روبنسون و خیالات او

کسی نمیتواند توصیف و تعریف نماید کثرت خیالات و شدّت الم و کدر شخصی را
که وجود خود را در مقابل هلاکت دیده هرچند که خیلی نزدیکست و نمیتواند از آن
مرگ حذر کرده و خود را خلاص نماید من در کنار دریا گردش میکردم در
حالتیکه دستهای خود را باسمان بلند کرده هر آن از عجز و انکسار و شکرگزاری
مینمودم که رحمت و عنایتش شامل حال من شده و از این ورطهٔ عظیم تنها مرا خلاص
فرموده چنانچه از سایر رفقا و همراهان هیچ جا اثری معلوم نیست و تنها
معدوم و بحکم کأن لم یکن بوده اند و نمیدانم که طعمهٔ کدام حیوان بحری گردیده

و دریا متصل متموج و کف دار بود و بکمال حیرت و نهایت تعجب داشتم از شوکت
و قدرت خداوندی که بچه مرا از دست این موجهای شدید و غضبناک خلاص
فرموده و بساحل نجات رسانید و از ابتدا باین خیال مستغرق فرح و شادی
بودم که ما فوق او متصور نمیشود و بجهت اینکه اندر پس هر گریه دو صد خنده
مهیا است خیالات شدید و تفکرات پر تهدید وجود مرا احاطه کردند
فرح و سرور من مبدل بغم و غصه لا تحصی شد زیرا که خیال نمودم که این
خلاصی من گرفتاری بدی شد و آرزو میکردم که کاش من مثل سایرین
غرق میشدم و چنان گرفتار هلاکت میگشتم زیرا که من کلیتاً خیس شده
بودم و منزلی نداشتم که بر آنجا پناه برده کمی آسوده باشم و گرسنه بودم
قوت لا یموتی نداشتم و تشنه بودم آب شیرینی نداشتم و ضعیف شده بودم شخصی
و کاری نبود که مرا قوت قدرت بدهد جز مردن بجلا و عجز از جان دادن
چاره نداشتم اسلحه و آتشی نیافتم که اقلاً خود را از حیوانات وحشی حفظ کرده
و بعضی حیوانات شکار نموده خوراک خود نمایم در دنیا بغیر از یک کارد
و یک چپوق کثیف و کمی توتون بد متصرف چیز دیگری نبودم اینگونه شب

شب بمیان آمد تعبم و غصّه من افزوده و خیالات من رو بتزاید گذاشته
باشند دیوانها و حیوانات گرسنه اینطرف و آنطرف دویده بی غیبت شکم تخته
بچه خود پناه میجستم و سعی میکردم که بلکه حیوان بدست و پا پیدا کرده گوشته
خود شکار نموده خوراک نمایم اما افسوس که این سعی و تلاش من ثمری
نبخشید   فرجی که بمن حاصل شد این بود که در نزدیکی ساحل
درخت بزرگی پیدا کردم که وقت شب مرا از شر حیوانات درنده حفظ کنند
یعنی با اینکه شب باشد روی درخت رفته بخوابم و نیز بی فاصله قدری آب شیرین
گوارا پیدا کرده رفع عطش خود کردم که مرا هلاک میکرد و بعد از آنکه سیراب
شدم شدت جوع بمن غلبه کرد علاج دیگری نداشتم بغیر از آنکه کمی توتون
که با خود داشتم غذای خود نموده سیر گشته مراجعت کردم بدرختی که محل
خواب تعیین کرده بودم و وسط درخت را بهزار حیله بخوبی درست کردم
وقت خواب معین چونکه خستگی و کوفتگی زیاد داشتم مشغول خواب شدم

فصل چهارم در سفر کردن روبنسون دفعه اول بکشتی

روز خیلی بلند شده بود که من از خواب بیدار شده و از درخت پائین آمدم

اگرچه من بسی خوابیده بودم اما خالی از ضعف نشد زیرا که این خواب چنان رفع
کسالت و بطالت از من کرده بود که ما فوق آن متصور نمیشد ضعف و خستگی
مرا مبدل بقوت و قدرت زیاد و بیرون از اندازه کرده بود

من بسیار متحیر و متعجب شدم از دیدن اینکه کشتی ما غرق شده بود و بواسطه جزر و مد
دریا نزدیک شده بود و نتیجه سنگی که مرا از موج و طوفان نجات داده و باعث
خلاصی من شده بود و کشتی در روی دم خود ایستاده و بیحرکت بود دریا در کمال
آرامی و هوا در نهایت صاف بود هنگامیکه کشتی را ملاحظه کردم خیلی مایل و راغب
شدم که بهر طوری باشد بکشتی رفته و بعضی اشیاء لازمی از کشتی در آورده رفع
احتیاج خود نمایم

در حالتیکه من باطراف و جوانب نگاه کرده متحیر و متفکر بودم که بچه تدبیری
وضع خودم را بکشتی رسانم بنظرم یک قایقی که در چند قدمی ساحل و بفاصله
کمی از کشتی که باد آنرا غرق کرده بود افتاد از پیدا کردن قایق خیلی مشعوف و خوش
حال شدم که بواسطه و امداد او چیزهای کافی و شیئهای قطعه در کشتی فراهم خواهم آورد
بعد از ظهر که دریا در نهایت آرامی و جزر و مد در کمال [illegible] بجزیره

کشتی

کشتی است که نظرم بکشتی افتاد از کثرت خشم و غصه نزدیک بود که هلاک
شوم و اشک چشمم مانند سیلاب بر رویم روان شد زیرا که خیال کردم همه کسان
با غرق گشته‌اند حالا بمقصود رسیده و دور از شهر با مشغول عیش و کامرانی خود
چون هوا خیلی گرم بود لباسهای خود را کنده داخل آب شدم
همینکه بپای کشتی رسیدم اول گمان کردم که من نمیتوانم داخل کشتی شوم
در اینخیال بودم طنابی را دیدم که از کشتی آویزان بود او را گرفته بطرف کشتی وارد شدم
انبار کشتی پر از آب بود اما وضع و توقف کشتی نوعی بود که پل خشک بود و از
آب معاف بود اولاً من همه جای کشتی را گشته تفتیش و تفحص میکردم که در کشتی
چه چیز ضایع شده و چه چیز سالم و بی عیب مانده چونکه خیلی گرسنه بودم
جیب خود را پر از نان سوخاری کرده میخوردم و گشتم را جستجو میکردم تا یک شیشه
شراب خوبی که مال کاپیتان بود پیدا کردم و پیاله چند صرف کردم که با
بکثرت جرأت و شهادت من شد
نا امیدی که از همه چیز داشتم مرا مجبور و وادار کرد که هنر خود را آزموده و بیچ
و هم درکنار دریا چند تا (زورک) و یک پاتا ردکل) دو یا سه تا (میله چوبی)

بود و من خواستم آنها را استعمال نمود و یک چیزی درست کنم با یک طناب
با یک طنابی آنها را بیکدیگر محکم بستم بطوریکه از هم جدا نشوند انداختم یکبار دریا
بعد از آنکه از عرشه کشتی پایین آمدم آنها را که پایین انداخته بودم کشیدم
بطرف خود و چهار تا آنها را از دو طرف بیکدیگر بستم و بطرف پایین آن
دو یا سه تخته کوتاهی گذاشته قایق مانند چیزی درست کردم که میتوانستم
بواسطه آن بوسط دریا بروم و برگردم اما چونکه خیلی سبک بود بار زیادی
ممکن نبود که باو حمل نمایم خلاصه مشغول کار شدم با اره که خیلی خوشحال شدم
از پیدا کردن او یکی از تیرکها را با کمال آسانی و بی زحمت سه قسمت کرده و
بقایق خود وصل نمودم امیدواری اینکه از کشتی باحتیاج خود را خواهم
آورد مرا در بعضی کارها هم مهارت و استادی بخشید
اول تخته ها را که پیدا کرده بودم با سه صندوق که مال قبطان کشتی بود که قفل
آنها را شکسته بودم با طناب گذاشتم توی قایق در یکی از آنها
خود قدری نان و برنج و سه تا پنیر هولاند و پنج پارچه گوشت خشک بز و
بسته کوچکی از گندم اروپ و صندوقچه چند که بطریهای شراب داشته با

تفنگ همه آنها را جدا جدا گذاشتم

هنگامیکه من مشغول بودم جزر و مد دریا کم کم شروع میکرد و من این جزر و مد را

اعتنا و ملاحظه نمینمودم و بخیال اینکه بروم لباسهای خود را که در ساحل دریا

گذاشته ام بردارم می افتادم و حال آنکه در بدن خود سوای یک پیراهن و

یک شلوار ملبوس و پوشش دیگری نداشتم اما از یاری بخت و میمنت طالع

یادم افتاد که اگر مختصر اهمال کنم جزر و مد لباسهای مرا بدریا خواهد انداخت

من از کشتی بر نداشتم مگر چیزهائی را که میتوانستم بساحل حمل و نقل کنم اگرچه خیلی چیزها

بود که مرا وادار میکردند با خود ببرم از قبیل بعضی اسباب که در وقت

عطالت و فرصت بکار خواهم برد خلاصه بعد از اینکه مدتی تفحص کردم

صندوق نجاری را پیدا کردم و این صندوق پیش من خزینه بود که مادام الدهر

تمام نمیشد هرگاه همه طلا و نقره روی زمین را پیدا میکردم بقدر مرا مسرور و

خوشوقت نمینمودند که این صندوق نجاری مرا آنقدر فرح و خرسندی بخشید

بعد از آن بخیال افتادم که تدارک اسلحه را نموده باشم دو قبضه تفنگ خوب

که مال قبطان بودند با چند قوطی پر از باروت و یک خورجین کوچکی پر

وتکهٔ زنگداری برداشتم بعد از آنکه گیس‌ار گوشه بگوشه با جستجو کردم مجدداً
چاکت باروت پیدا نموده با اسلحه های خود بقایق گذاشتم

فصل پنجم در مراجعت و جنون جوشش بحری و سلامتی و تدارکات بساحل دریا

چونکه از طرف تدارکات ذخیره و خوراک خاطر جمعی کلی حاصل کردم خیال
پریشانی نداشتم بجز اینکه در ساحل دریا بسلامت رسیده باشم بجهت اینکه من
نه بادبان داشتم نه پارو و عنان مختصری با دستم نتوانستم که قایق مرا واژگون
و غرق کند و کلیه تدارکات مرا سرنگون نماید ولی سه چیز باعث تکثیر جرأت
و رشادت من میشدند اولاً اینکه دریا آرام و بیحرکت بود ثانیاً جزر و مد بعدی
بطرف ساحل حرکت میکرد ثالثاً باد کم و مساعد میوزید مجدداً یک یا دو
چکوچ دو دسته پاروی ضایع شده پیدا کرده و بقایق خود گذاشته و براین
قایق شروع نمودم تخمیناً یک کیلومتر مسافت طی کرده بودم که بنا کرد
شکافتن آب طرفیکه من سابقاً از آنجا بساحل نجات رسیده بودم چونکه
آب آنجا جریان و حرکت کلی داشت بدین واسطه خواستم بناگاهی آ
مانند جائی پیدا کرده که متوقف بآنجا کشتی خود را خالی نموده و اسباب را بزودی

حمل و نقل کنم
خلاصه در روبروی خود یک شکاف ریفی ملاحظه کردم که جریان آب کشتی
مرا بدانجا برده من خیلی جد و جهد زیاد کرده و در کشتی را با اهتمام تمام و مبالغتی
بعمل آوردم که بلکه بدان شکاف داخل شوم ولی بواسطه آنکه بدین مکان بلد
نمی‌بودم و بیم غرق شدن خود را آماده و در گوشه قایق ایستاده با دستهای خود
تکیه باطراف شکاف کردم گوشه دیگر قایق در حرکت و مستعد غرق شدن
بود و خیلی ترسیدم بدرکالاکه با زحمت و مشقت زیاد جمع کرده بودم از گوشه
قایق لغزیده و بدریا افتد پس با جدی تمام و جهدی با اهتمام اسبابها را
بطرف خود کشیده و با آنها تکیه کردم تا نیم ساعت بهمین حالت بودم تا آنکه
جزر و مد دریا تغییر یافته و قایق بحالت اعتدال تکیه داشت

فصل ششم در گردش و سیر کردن رابنسون و اولین تفنگ او

من خواستم اطراف و جوانب دریا سیر کرده بعضی جاها و نهرهای آنجا را که بسته
رسانده بجهة خود منزل و پناهگاهی پیدا کنم که اشیا و آلات خود را آنجا
گذاشته محل استراحت خود قرار بدهم نقشهای خود را با یک تخته پاره و

با قدری باروت مشغول انجام دادن خیالات خویش گردیدم
همینکه بر بلندی کوهی رسیدم تصور نمودم که با چنین کوه جزیره بزرگی میباشد
در یکطرف کوه بفاصله زیادی چند تخته سنگ بزرگی مشاهده کردم و از طرف
مشرق بمسافت دوازده کیلومتر دو یا سه جزیره کوچکی نمودار میشد من متحیر و
متردد ماندم که آیا بکدام سمت بروم و بچه جانب روی نمایم که مقصود و مطلوب
بحصول پیوندد زیرا که جزیره چنان بنظر میآمد که خالی از مزرع و مراتع و عماری
از جانوران درنده و وحشی نباشد ولی هیچیک اینها تشخیص نمیتوانستم بدهم مجبورا
خیالم را وادار و تحمل بخالق واگذار کرده رو بسمت جزیره میرفتم تا اینکه
نزدیکی جزیره شدم و در شاخهای درخت شکسته دو سه تا مرغ مشاهده نمودم
که تاکنون ندیده و نشناخته بودم یکی از آنها که چاقتر و بزرگتر بود بفاصله کمی از آنها
در شاخه درخت نشسته بود نشانه کرده و تفنگ را خالی نمودم همینکه تفنگ خالی شد
صداهای مخوف و سهمناک از کوه و دره بلند شد که زهره آدمی را آب میکرد و
همچون تصور کردم که از بدو خلقت آدم علیه السلام الی یومنا هذا در آن مکان تفنگی
خالی نشده و این اولین مرتبه بود که از من صدور یافت خلاصه مرغی که کشتم

یکنوعی مرغ بود که گوشتش خیلی عاری از لذت بود

فصل هشتم در مراجعت کردن روبسون مجدداً بکشتی و ذخیره کلی از برای خود ساختن و آوردن بمنزل

فردا صبح عزم را جزم کردم که مجدداً بکشتی رفته و اسباب و آلات ما یحتاج لازمی خود را هم آورد و نخواستم وقت را فوت نمایم فرصت را غنیمت شمردم زیراکه میترسیدم بواسطه بعضی حوادثات آسمانی و دریایی از قبیل باریدن هوا یا امواج دریا کشتی و ما یتعلق را ضایع کند خلاصه با کمال تشویش شدم و جلدی و چابکی قایق مانندی از قایق اولین سبکتر بود درست کردم رو بطرف کشتی نهادم بعد از اینکه داخل شدم بقدر دو یا سه دوجین سیخ آهنین و سیخ چوبی برداشتم با یک منقب و دو دوجین از انواع و اقسام تبر و یک لنگ کار و سه عدد اسبابیکه با مدد او بارهای سنگین را از جا بجا میتوان نمود و هفت قبضه تفنگ فتیله و یک تفنگ شکاری کمی باروط و دو چلیک گلوله و یکدوجین بزرگی چهار پاره و هرچه لباس پیدا کردم با یک رختخواب و یک بستر و چند تا لحاف بعد از اینکه همه اینها را

حمل قایق کردم با سلامتی و دلخوشی قایق را بساحل رساندم

و هر چیزیکه در وقت رفتن در ساحل گذاشته بودم همانطور سالم مانده

بودند ابداً انسانی و علامت جنبنده ذی روحی خواه انسان باشد خواه

حیوان پیدا نشد مگر یک گربه بزرگی که خیلی فربه بود در بالای یکی از صندوقها

من نشسته ابداً وحشی گری خود را بروز نداده مثل اینکه مدتی است با من

زیست کرده بود و بهمان جائیکه نشسته ابداً تغییر حالت نکرده منتها

هم قدری شکری پیشش انداختم با کمال میل و ممنونیت خورده و راه خود را

پیش گرفت

از بادبان کشتی و میخهای چوبی که آورده بودم خیمه و سایبانی بجهت خود درست

کردم اشیائیکه از تابش آفتاب یا باریدن باران ضایع میشدند بخیمه حمل

نمودم و باطراف خیمه صندوقهای خالی را چیده قلعه مانندی درست کردم

که شبها مرا از هجوم جانوران درنده محفوظ دارد.

و در خیمه را هم با چند تا صندوق و تخته محکم کردم تفنگ خود را در پیش و طپانچهها را

زیر متکا گذاشته با کمال استراحت و فارغبالی همه شب را خوابیدم

منزل و مسکن من خیلی قشنگ و منقح و کافی افتاده بود خیال میکردم که
همه یکنفر تنها بهتر از اینمحل آسایش و مکان استراحت که محفوظ و
باشد غیر ممکن است با وجود این زیاده سعی داشتم که بکشتی رفته هر چیزیکه
ممکن الحمل است بمنزل خود نقل کنم

خلاصه من همه روزه اقلا یک دفعه بکشتی رفته اسباب کشتی را بمنزل حمل
مینمودم روزی رفتم چیزهائیکه ممکن الحمل باشد بساحل حمل کنم از قبیل طنابها
و دام صید ماهی و یکپارچه از کانواس) که نوعی کتانی است که بواسطه
آن بادبانها را بهدیگر وصل و ربط میدهند چیزیکه بیشتر از اینها مرا
خوشوقت و مسرور میکرد یکچلیک بزرگی از نان سخری و بسطری (دروم) با
آنجیات یکنوطی شکر بود بزودی چلیک آنها را خالی کرده بچند قسمت
منقسم کرده بپارچهای بادبان کشتی پیچیده با سایر اسبابیکه جمع کرده بودم
بطابق گذاشته بساحل حمل نمودم

بعد از اینکه کلیه اسباب سهل الحمل کشتی را برده و لوخت کردم بقوت و
زور بازوی خود طنابها و اسبابهارا که بواسطه اوزارها سنگین بودند مشکستند

از یکدیگر گسیخته و ربط آنها را از همدیگر گسستم و بقایق بزرگتر دست بکار کردم
با دو تا دکل که یکی را در مقدم و دویمی را در وسط نصب و بواسطهٔ دو تا طناب بیکدیگر
مربوط و محکم نمودم و کشتی هرچه اسباب آهنی ممکن القلع داشت کنده
بقایق گذاشته براندن و حرکت دادن قایق شروع کردم چون بواسطهٔ زیادی
اسباب و آلات قایق خیلی سنگین بود و مثل سایر دفعات نتوانستم
زورق را برانم بالاخره بواسطهٔ کثرت اسباب قایق سرنگون و هرچه
اسباب داشت واژگون کرد و هرچه سعی کردم بجائی نرسید مگر اینکه چند پارچه
کرباس و دو پارچه آهن چیز دیگری دستگیر نشد
سیزده روز بود که من پانزده دفعه بکشتی رفته بودم و خیال داشتم که هر وقت
فرصت داشته باشم بزور و بتدریج کشتی را پارچه پارچه کرده بکنار
نقل نمایم اما دریا حالت طوفان داشت قدری احتیاط نموده صبر کردم
همینکه هوا اصاف و دریا آرام شد شروع بشانزدهم دفعه سفر کشتی نمودم
و در این دفعه شانزدهم دو حصه پیدا کردم که یکی از آنها دو عدد
و ده و دوازده عدد چاقو و چنگال خیلی ظریف بود و در دیگری سی و شش

لیره انگلیس نصف نقره و نصف طلا و بعضی پارچهای فلزات دیگر بود و [illegible]
و قیمت یکی از اسباب مطبخ پیش من از اینها زیاد و بود بجهة اینکه کسی
شهری نبود که پول داده باحتیاج بخرم

خواستم مجدداً یک قایقی بجهة خود درست نمایم ولی شدت باد و کثرت حرکت
دریا مانع شده حتی اینکه نتوانستم شنا نمایم

خلاصه با کمال خوشبختی بمنزل خود رسیده در خیمه و مرکز اول خود نشسته
بودم که سورت شدت هوا کثرت بهم رسانده تا دمیده صبح امتداد کشید
همینکه آفتاب از مطلع خود طلوع و ماه بمغرب غروب نمود از کشتی آثاری
نشانه ندیدم بجهة همه اسباب او را آورده بودم بیحد محزون شدم

فصل هشتم بنا کردن روشن منزل دیگر و نگرانی او از بار رطوبتهای خود

من با احتیاط از شرور اذیت حیوانات وحشی و مردمان بیابانی و قطاع الطریق
خواستم منزل محفوظی بنا کنم لابد شدم از طرف دیگر کوه یک خیمه بزرگی و
کندن یک زیر زمینی بنا برای یک صحرای کوچک که در پایه کوه واقع شده

بود پسند کردم که فراز و نشیب نبود و نوعی عصر العبور بود که یک نفر
تنها نتوانست از بالا به پائین بیاید و چند جا پرتگاه داشت که امکان
مرور را نداشت سنگهای کوچک و چوبهائی را که از کشتی آورده بودم سنگهای خوبی که در
تخته سنگ واقع شده بود کوبیدم یک تونل کردم که تخته سنگ بعد از حل و منفذ
سراشیب زمین افتاد و روبروی خیمه من صحرا مانند فرشش پر از سبزیجات و
گلهای دشتی بود بطوریکه هر چه انتهای نظر بود بیابان با همان قرار
دیده میشد خط فاصلی از منظره داشتم
قبل از اینکه خیمه خود را بزنم یک نصف دایره محدود کردم که محیط نصف قطر او
بیست متر از یک گوشه تا گوشه دیگر یعنی طول تمام قطر او چهل متر
بود و در این نصف دایره دو مرتبه پله قرار دادم که قریب دو متر جمعاً
دو پله بود روی پله‌ها از سنگ مسطح و با بقیه که هر دو از پله از یکدیگر زیاده از
پانزده سانتیمتر فاصله نداشت
خلاصه از چیزهای طنابی را که از کشتی در آورده بودم به خط افقی در اضلاع پله‌ها
قرار دادم که ربط و اتصال بیکدیگر بواسطه دو میخی بود که دو طرف پله‌ها کوبیده

بودم اگرچه در انجام و اتمام دادن این عمل زحمت و مرارت زیاد کشیده و وقت
کلی صرف کردم اما تمکن بسیار محکمی شد که ابدا حیوانات شرور و مردمان
شریر نتوانستند داخل بشوند

و در این عمل خود دوری نکرده داشتم که از آن در تردد نمایم همین آمد و رفت من بواسطه
نردبانی بود که خودم ساخته بودم و از روی او جمیع اسباب و اشیا خودم را
حمل و نقل آنجا نمودم بعد از اینکه کلیه اسباب و آلات خود را بتوی او جمع
کرده آسودگی و فراغت کلی پیدا کردم

بعد از اینکه تدارکات خود را در قلعه جای دادم خیمه درست کرده دو مرتبه
سقف او را پوشیده بودم با کرباسهای ضخیم که از کشتی آورده بودم که اسباب
و اشیاء من از تابش آفتاب و بارش محروس باند ضایع نشوند

بعد از اینکه انتظام خیمه را درست کردم خواستم شب نشیمنی بنا کنم تقریبا
بالتمام زمین را حفر نمودم با سنگهای بزرگ که خارج میشدند سقفه درست
میکردم و سنگهای کوچک را بقفای آنها میریختم بعد از اتمام شب نشیمن
در پهلوی او صندوقخانه مانند جایی درست کردم

در چنین کارها که من مشغول بودم روزی نگرانی کلی بمن عارض شد یعنی اتفاقاً
هوا بنای بارش گذاشت که مخلوط بود با رعد و برقهای شدید بطوریکه هوا
آرام نمیگرفت آناً فاناً برق میزد خیالات کلی مرا پیچید که هرگاه باروطها
من بواسطه برق آتش بگیرد چه خواهم کرد در این خیال بودم که طوفان گذشت
دکارهای اولی را همانطور ناتمام گذاشته خورجین و کیسه‌های چرمی درست
کردم که باروطها را تقسیم نموده در آنها بریزم و در زیر تخته سنگها دور
از یکدیگر جدا جدا بگذارم که اگر یکی از آنها آتش بگیرد سایرین محفوظ باشند
مدت پانزده روز بجهت همین کار زحمت کشیدم زیرا که اقلاً صد خورجین
لازم داشتم که گنجایش و ظرفیت پنجاه کیلوگرم باروط داشته باشد
همه روزه در اطراف و جوانب گردش میکردم که محصولات جزیره اطلاع بهم رسانیده
و از حیوانات صحرا و بیابان شکار نموده غذای خود سازم روزی در اثنای
گردش بگله بزرگی از بزهای کوهی دچار شدم اما این بزهای کوهی بسیار وحشی
و مجیل بودند و چنان دونده‌گی و چست و خیز چالاک بودند که ابداً کسی نمیتوانست
که یکی از آنها را آنجا یکی شکار نماید من دیدم چاره ندارم بجز آنکه تدبیری

درکشتن آنها تا مدتی بعد از اینکه محل و مرتع آنها را تعیین نمودم ملاحظه کردم
که هرگاه من در تهِ دره باشم و آنها در فراز کوه شکار آنها غیر ممکن خواهد بود
امّا بالعکس اگر من در فوق و آنها در تحت باشند و من هم در پشت تخته سنگهای
کوه خود را پنهان سازم و مکان بیرون رفتن آنها را بگیرم بوجه اسهل صید شده
زیادی شکار خواهم کرد بالاخره نوعی تدبیر نمودم که همه گلهها داخل دره شده
مشغول چرا گشتند تفنگ شکاری را برداشته در عقب تخته سنگی جا گرفته
با تفنن تمام آنها را میکشتم و ساعت بساعت تفنگ پر نموده خالی میکردم
در این بین که من بکمال انبساط و نهایت سرور و نشاط مشغول شکار
و تفنن بودم بعضی خیالات لاطایل بمن عارض شدند که دلم را شکسته و رشته
کار را از دستم گسسته داشتند زیرا که خودم را تنها و بی مونس و بی انیس میدیدم
و دست خود را از دنیا و مافیها خالی ملاحظه میکردم رفته رفته از کثرت
خیالات و تفکرات بنای ناسپاسی و بی شکری را میگذاشتم که خود بخود خیال
مینمودم که ای دل غافل چه جای ناشکری است که خداوند عالم چه قدر نظر رحمت
با من داشت که تنها مرا از همه جمعیت و کشتی خلاص فرموده از نعمت

بعد کشتی را بکنار دریا آورده بواسطهٔ تخته پاره هفتاد روداده که بکشتی شکسته
و هر چه لازم داشتم آوردم و این خیالات مرا قدری تسلّی میدادند

فصل نهم اندر تقویم نوشتن روبنسون و آمدن سگی پیش او که از دریا خلاص شده بود

باید من بیان نمایم باقی را که با خوشی و استراحت گذرانیده روزنامه را که با زحمت
و مرارت مرتب کرده‌ام و بعضی قصّه‌ها و سرگذشت‌ها را ثبت و ضبط نمایم
در سی‌ام ماه سپتامبر که پا را بدین زمین شوم و ظلم پر رنج و بدبختی خاک گذاردم میدیدم
و کدر انگیز گذاشتم اعتدال لیل و نهار بهاری بود و آفتاب بخطّ عمودی بنوع
مستقیم شعاعهای خود را بفرق من میانداخت زیرا که در شش درجه و چند دقیقگی
از خطّ استوا بودم
من ملاحظه کردم بعد از آنکه کاغذ و مرکّب من تمام شود در مدّت ده و یا دوازده
روز حساب ایّام از دست من بیرون خواهد شد و من روز دوشنبه را از سایر
ایّام تشخیص نخواهم داد محض نتیجهٔ این اشتباه و رفع این اختلال حساب در نزدیکی
ساحل از مکانیکه پا بساحل نجات گذاشته بودم دو چوب صلیبی الشکل نصب کردم

دو در روی او با خط جلی نوشتم "که من رسیده ام بدین جزیره در سی ام ماه ستامبر
در سنه ۱۶۵۹ " و در طرف دیگر چوب بخط کشیدم که در هفت روز آن خط را دو چند
بزرگ میکردم و در غرّهٔ هر ماه همان خط را بزرگتر از اولی و دوی مینمودم بهمین
طریق توجه صحیح تقویم کشیدم

من فراموش ننمودم همهٔ آن چیزی را که از کشتی پیدا کرده بودم بیان نمایم از قبیل بعضی
پرکارها و بعضی اسباب و آلات که در علم ریاضی بکار میآید و یکجلد کتاب
که در علم کشتی رانی بود و سه جلد توریهٔ شریف و همچنین فراموش کرده بودم
که ذکر کنم دو تا گربه و یک سگ که با من بساحل آمده بودند این سگ سالهای
سالها بمن زیست نمود و در پیش من مانند مددکار و نوکر مهربان خدمت مرا مجری
میداشت و هر آنچیزیکه از قوّهٔ او بعمل میآمد مضایقه نمیکرد و با من بسیار
ملایمت و مهربانی مینمود و درجهٔ وفاداری خود را همه اوقات میخواست بمن
نشان بدهد و چیزیکه در حقیقت ناقص مرا مایهٔ تحسر و تاسف بود صمت و سکوت
وی بود که از این فقره من نهایت دلسوختگی را داشتم

فصل دهم در اصلاح کردن روبسون نواقص امورات خود را و شروع

لوازمات و ترتیبات منزل خویش

باوجود بزرگی و قشنگی حجره من بعضی اسباب و آلات لازم و معتبری نداشتم
از قبیل پارو و کلنگ و بیل که زمین را بطور دلخواه بکند و خاک او را
بردارم و همچنین نه میخ داشتم و نه سوزن و نه جوالدوز و کرباس لازم
داشتم ولی دست نمیداد که تحصیل نمایم اما بزودترین وجهی خواستم جابجا کنم
نمایم عیب و نقص اسباب و آلات و کارهای عمده مرا همچنان
سست و لنگ نشود و بدکار او فوق العاده متعذر نمیشد بایستی یکسالی
زحمت کشیدم تا اینکه اینها را تماما تمام نمایم بیکاری و خسته کردن تنها در روز
یک میخ که چقدر طول آن لازم بود و چقدر حمل و نقل کردن آنها اقلا دو روز وقت لازم
داشت اول دو قطره اسباب درست کردم که یکی چوبی بود با او زمین را سوراخ
میکردم و دیگری از آهن که با او هم پارهای سنگین را بسهولت از زمین حرکت
داده برمیداشتم اگرچه وقت زیادی صرف شد تا آلت کردم اما قدری
زحمات آینده مرا تخفیف دادند

اگرچه وقت و زحمت زیادی صرف کرده و جانم بلب رسید اما پشیمان نبودم

ولی مختصر لیتی که داشتم که چرا باید اینقدر وقت خودم را صرف نموده باسم
طبیعی و مقدّر بود که من همیشه در وضع و ترکیب محل و مسکن خود در خیالات
غمناک و تفکّرات غصّه آمیز پیچیده باشم امّا بعد از اینکه قدری گرم و سرد
چشیده و نیک و بد را تمیز و تشخیص داده پیش خود اندیشه و خیال نمودم که
نباید بجهت چند روزه دنیای فانی وقت خود را بحقارت و رذالت بگذرانید
گوشه نشینی و بی قیدی را خواستم شعار خود سازم و اسباب تسلّی خاطر را فراهم
آورم — جمیع اسباب و آلات خود را مخلوط بهم و خارج از
نظم و نسق در خیمه خود گذاشته بودم و همچنین غنایمی که از کشتی فراهم و جمع
آورده بودم از قبیل اثاث البیت و اسباب مطبخ و آلات عمل و غیر آن
اسبابها بطوری جای مرا تنگ کرده بودند که محل خواب و مکان استراحت
و آسودگی برای من نمانده و وقت خواب در روی همان اشیا و اسباب استراحت
میکردم لابدّا اساس پناهگاه خود را منحصر بوسعت دادن خیمه خود کردم
اگرچه تخته سنگها کار مرا قدری بتعویق میانداختند امّا بقوّت بازو
و اهتمام در کار عمل خود را پیش برده و دری محکم تر هم درست کردم

دیوارهای او از تخته و چوب مرتب و در نهایت استقرار داده اسباب و اشیا خود را
در روی آنها بطور قشنگ چیدم اسلحه و بعضی اسباب جنگ و دفاع را آویزان
کردم از میخهائیکه در سقف و شیب زمین کوبیده بودم همه بسبب در انتظام و صحیح و مناسب
اهتمام تمام بکار برده بودم که زیر زمین مثل حجره خوب و اطاق قشنگی بود
که سالهای دراز در آنجا سلطنت و حکمرانی کرده است اگرچه تاکنون اسباب
و آلات را امتحان نکرده و کار عمده نموده و چیز معتبری نساخته بودم بعد
نمودن بر اسباب آباد و مصمم شدم ولی چه فایده که از اسباب نجاری بغیر
از یک تیشه و یک رنده چیز دیگری نداشتم بجهه نقصان اسباب کاری
از پیش نبرده و باید بشوانستم بسازم مثلاً من هرگاه میخواستم یک تخته
درست کنم میبایست یک درختی را ببرم و طرفین او را آنقدر بتراشم تا تخته
مسطح شود و بعد از آن هم باید با رنده بزنم که سطحین او صاف باشد و
از هر درخت بجز یک تخته دستگیرم نمیشد آنهم بزحمت و مرارت زیاد و
درختان کفاف نمیکرد و وقت هم وفا نمینمود بعضی تختهها یکه از کشتی آورده
بودم حاضر و احتیاج برنده زدن و مسطح نمودن نداشتند بجهه تکمیل ربط و وصل

داده یک میز و یک صندلی بجهة خود ساختم

فصل یازدهم روزنامه نمودن و نوشتن قضایای خود را

وقتیکه من قدری آسوده و فارغ البال گشتم و بعضی اسباب تدارک نموده تهیه
ساختم شروع نمودم بنوشتن روزنامه

روزنامهٔ من مطابق بود با سی ام ماه سپتامبر سنه ۱۶۵۹ که در آن روز در دریا
غرق شده و گرفتار اینهمه بلیه و بدبختیها گشته بودم تا امروز ذکر کرده ام
هر چیزی را که بمن رو داده بود و من بعد روز بروز ذکر خواهد گشت
از هفدهم ماه نوامبر که شروع بکندن زیر زمین نمودم بیان میشود در اینحالت
سه چیز معتبر و لازمی نداشتم یک پارو و یک قازمه و یک سبد عوض قازمه
اسباب دیگری داشتم که بجای او میتوانستم استعمال نمایم ولی خیلی سنگین و ثقیل بود
که او خاک زیر زمین را خارج نموده و دور میکردم اما بسبب نبودن پارو اکثر
کار من ناقص معیوب میشد

هیجدهم ماه نوامبر در حالتیکه در جزیره گردش میکردم و چوب جستجو مینمودم
یک رسته درخت سختی پیدا کردم که اهل برزیل او را درخت آهن مینامند

زیاد بریدم و وقت بسیاری صرف کرده از او پاره ساختم

۲۳ ماه نوامبر مدت هیجده روز طول کشید وسعت دادن و بزرگ کردن

زیر زمین که در نهایت یک آشپزخانه و یک اطاق بجهت غذا خوردن و یک اطاق

بجهت خوابیدن و استراحت کردن درست نمودم

دهم ماه دسامبر که قبه و گنبد زیر زمین نزدیک باتمام بود از بدبختی

و بدشتی طالع یکمرتبه او بالکلیه منهدم و خراب گشت بی نهایت خوف و وحشت

بمن عارض شده تمام اعضای بدنم لرزیدن گرفت و این همه ترس و هراس

خیلی بجا بود زیرا که ملاحظه میکردم اگر من در زیر اطاق میبودم البته

خاک بسر میریخت احتیاج بکفن و دفن نداشته و مرهون منت نباش و

زحمت گورکن نگشتم خلاصه زحمت و مشقت من زیاد شده سعی و کوشش من

بیجا و لغو گشته کار و زحمت بزرگی بجهت من پیدا شد زیرا که میبایست اول همه

آن خاکها را برداشته بخارج حمل نمایم بعد از آن بتعمیر و ترمیم آن مشغول

شوم ۱۱ ماه دسامبر بدو دو تا تیرک بزرگ که طول آنها

تا سقف گنبد می شد بشکل صلیبی بسطح سقفی که سالم مانده بود تکیه دادم و پای

آنها را در زمین محکم نمودم که از خطرات محفوظ باشند با قه هفته را مشغول بارو
تیرها شدم که محکمتر باشند بالاخره تیرکهای متعدد مرتبه بمرتبه نصب نمودم
تا اینکه خاطر جمعی تمام از خطرات بلیه پیدا کردم و این تیرها طاق مرا درست کردند
با این بدی حالت چند روز وقت را ضایع و صرف کردم تا اینکه در نظام خارج
و داخل آسوده شدم و در این مدت آنی غفلت ننموده مستقلاً بطور استمرار مشغول
کار بودم

۲۹ دسامبر یک بزغاله گشته و یکی را هم سقط کرده و با ریسمان بسته بمنزل
خود برده از ساق و پیچی بند نموده و آنقدر سعی و تلاش در نگاهداری او
بکار بردم که در عرض چند روز زخمش او چاق شده و از هلاکت خلاص شده
بالفعل بواسطهٔ مهربانی و توجه من ترک وحشی گری خود را کرده ملتفت لباس انس و الفت
شد بطوریکه هرگاه کمی آذوقه و اتمام خوراک که در عرض پنج و شش روز کفایت
خواهد داد مانع نمیشد او را ولی نموده از خیال کشتن او صرف نظر میکردم

فصل دوازدهم در اختراعات با مصرف و فنون و پیدا نمودن
گندم

از ماه ژانویه تا چهاردهم ماه آوریل مشغول استحکام منزل و مسکن خود بودم
اما گاهی اوقات بعضی اتفاقات و بارش هوا مانع شده و کار مرا بتعویق میانداختند
ولی از کثرت سعی و مداومت کار را تمام نمودم و مسکن من بکلی محفوظ و مصون
شده خاطرجمعی تمام پیدا کردم و در آن ایام همه وقت در جنگل گردش مینمودم
که بلکه بعضی چیزهای با مصرف کار آمد پیدا کرده باشم از آنجمله روزی در اثنای
گردش یکقسم کبوتری پیدا نمودم که خیلی وحشی و در پریدن بکمال سرعت را
داشتند و با سهولت شکار میشدند زیرا بمحض اینکه مرا میدیدند خود شانرا از بر
تخته سنگها قایم و مخفی مینمودند و من هم بدون زحمت گرفته و از گوشت ایشان
که بسیار نازک و لطیف بود متلذذ میگردیدم

چونکه بعضی اسباب و اشیاء عمده نداشتم از آنجهت بغایت دلتنگ بودم و چنانچه
میخواستم یک چیلیکی درست نمایم و سطحی و دایره از برای او قرار بدهم چند
هفته زحمت و مرارت بیفایده کشیدم از آنجمله چیزی که نداشتم در اینصورت از اول وقت
سر شب یعنی در ساعت هفت میخوابیدم بجهت رفع و علاج اینمرض که خود مرا
صدمه میزد چربی و پیه وحشی را که کشته بودم پیه و روغن آنها را جمع کرده

بجای نفت پیهٔ بز ظرف کوچکی که از گل درست ساخته و در آفتاب خشکانیده بودم
و از نخ جوالدوزی فتیله ساخته درست کرده چراغی بجهت من بدست آمد اگرچه
روشنائی چراغ من کم و بسیار ضعیف بود ولیکن براستی و حقیقت در پیش من
عزت زیادی داشت و لذتی که از این چراغ من بردم بیش از اندازه بسیار
بود   روزی مشغول خانه داری و ترتیب و نظم اسباب خانه بودم
باقی مانده کیسه را که از کشتی آورده بودم پیدا کردم چونکه موش تمام آنرا
خورده بود و غیر از پوست و غبار نبود خورجین را هم لازم داشتم هرچه بود
بزمین خالی کردم چونکه روز گذشته بارش زیادی آمده و زمین تر و نم
بود بعد از یکماه که عبورم بآنجا افتاد چند شاخه گندم دیدم اول گمان
کردم که این گیاهی علفی است شبیه بگندم که من او را نمیشناسم ولی بعد از چند
روزی بقدر بیست سنبل قشنگ پربار گندم دیدم که گمان ندارم در اروپا
بدین خوبی و قشنگی گندم باشد
من نمیتوانم بیان نمایم که چه قدر اختلال و اختلاف خیال از دیدن این سنبلهای
گندم بمن روداد اگرچه تا بحال هرچه پیدا کرده و بمن رسیده بود منظور نظرم بود

ولی ملاحظه و دیدن اینها تسلیت کسندم در چنین مملکتی و زمینی که هرگز گمان نداشتم و شنیده

نبودم و بدون اینکه زحمتی بکشم و وقت صرف نمایم کلیه خواهشهای ظاهری و باطنی

مرا متوجه بشکرگذاری و سپاسداری خداوندی کرد که مرا در این گوشه بیابان فراموش نکرده

و جمیع احتیاج و مایلزم مرا پیش دو دستم انداخته که از آنجمله یکی همین گندم است

که در زیر خاره سنگها حفظ و وقایه فرموده و آفتاب را امر نموده که آنها را تربیت و آماده

که قسمت من بی دست و پا نماید

در اوقات مخصوصه من در کار کردن ها یا تنبلی نمیکردم و همیشه منتظر درو مزرعه

کوچک خود بودم در اواخر ماه (ژوئن) مزرعه را درو نموده دانه ها را

از کاه جدا کرده بخیال اینکه وقتی تهیه جو نان درست خواهم کرد در جای محفوظی

که از صدمه موشها و سبز شدن مصون و محروس باشد ذخیره کردم یک سنگی

گندمها برنج قاطع شده بود و محظوظیت و خوشحالی من از دیدن آنها بیشتر از پیش

میشد زیرا که خداوند عالم نخواست من نان خشک و بی خورش خورم برنج را

با آتش یا طبخ دیگر هم بخورم

مراجعت میکنیم بروزنامه خود

فصل سیزدهم در حرکت و زلزال زمین

۱۸ ماه آوریل امروز همان روز که من جمیع کارها را از خانه و اطاق و اثاث البیت
و آلات نجاری و سایر اسباب تمام کرده بودم گویا چنین مقدر و قسمت شده
بود که کلیتاً اوضاع و ما یملک خود را ضایع و بناهایی که بمرور دهور بزحمات
و صدمات زیاد جمع و بنا کرده بودم سرنگون دیده و خود را نیز در معرض تلف
و هلاکت ببینم در پشت خیمه مشغول بودم ناگاه دیدم که طاق در بین بطور قبض
و بسط حرکت و تیرکها با اوضاع و اطوار مختلفه صدا مینمودند چون این حالت را مشاهده
کردم خوف و دهشت کلی مرا راه یافت و از طرف خارهایی که مانند دیوار از پیش
یکدیگر چیده بودم رو بگریز نهاده و چشم از اسباب خود پوشیده و لیکن هم
از غصه نزدیک بود که بترکد احتمالاً همینکه خود را بیرون انداختم گویا همه روی زمین
مانند کشتی که در حرکت میگردد و صداهای مختلف از کوه و بیابان میآمد که
زهرهٔ آدمی را آب مینمود زمین سه کرت حرکت چنان سخت کرد که سنگهای
بزرگ را که تقریباً هزار کیلومتر از من فاصله داشتند نزدیک من حوالت
نمود و همچنین دریا مثل رعد تا آسمانی بصدا آمده و موجها چون کوه از روی

بر هیچ و هیچ است اکنون من بیچاره نه دانم که غصهٔ تلف شدن اموالم بخورم یا غم

مرگ و تنهایی خودم را

آناً فاناً وحشت و دهشتم مضاعف شد وقتیکه جمیع اشیا و اسباب و کلیهٔ

ثروت و مکنت خود را که بزحمت و مرارت بسیار فراهم آورده بودم در زیر خاک

و سنگهای کوه مدفون و ناپدید در نظر دیدم خلاصه در حرکت تسلیم بدایع تشنج

و زمانی متحیر و مات ماندم نه جرأت نشستن داشتم و نه قدرت توقف کردن

و همچنان تصور میکردم که الآن خودم نیز مثل مال و دولت خود مدفون خاک

و زیر دست مغلوب سنگ و ریگ خواهم شد بعد از آنکه زمین از حرکت و کوه

و درّها از صدا افتاد بدون فاصله طوفان شدیدی برخواسته و دریا متلاطم و تموج

شروع کرد و روی دریا پوشیده و دیده گردید و درختهای از ریشه برآمده را تقویت

موج بساحل میانداخت این شدت طوفان و بلای ناگهان مدت ساعتی امتداد

امتداد پیدا نموده منتهی شد ببارش سخت و شدیدی که از شدت بارش لابد شده

پناه بخیمهٔ خود بردم آنجا هم باران نفوذ کرده ناچار و ناگزیر گریز و مراجعت بصحرا

نمودم ولی دقیقهٔ از خیال و فکر فارغ نبودم و معاینه میدیدم که منارهٔ الآن

سرنگون گشته مرا زیر خاک زنده خواهد برد چون وحشت و ترس من شدت
گردید شیشه کوچکی که داشتم بجهت دفع هول و استرادت جرأت چند پیاله
نمودم حقیقتاً شمر کلی شده و چه پایه بر جرأت و آرام بیفزود

باران همان شب علی الاتصال تا فردای شب طول کشید و من در مغاره نشسته از
شدت بارش جرأت بیرون آمدن نداشتم و در نزد خود خیال میکردم که اگر غیر
از اینگونه آفات ناگاه ظهور سالم بشد در انجا یک صومعه محکم و مقامی قشنگ بنا نموده
و آسوده میگردیدم

۲۲ ماه اوریل صبح زود خواستم مقصود و نیت خود را مجری دارم اما آلات
و اسباب نجاری های من خیال مرا متعوق میانداختند زیرا که تبر و تیشه و رنده
من کند و از کار افتاده بودند از بسکه چوب ها و درختهای بزرگ و سنگها زده
بودم یک سنگ سابیدنی داشتم که این آلات را تیز میکردم اما چرخ نبود که آنها را
بچرخ داده و اصلاح کنم چند روز فکر کرده و زحمت برده چرخی اختراع کردم بپا
حرکت داده و با دستهایم آنها را بدم چرخ داده کم و زیاد شان را درست
و اصلاح میکردم اگرچه زحمت زیاد در اختراع این ماشین کشیدم ولی بی ثمر نشده بحسب

الآلات را بطور دلخواه درست و تیز کردم

۳۰ ماه آوریل — وقتی خبردار شدم نان سوخاری که از کشتی در آورده بودم رو
بتقلیل و نزول گذاشته است بجای آنکه نهایت تحسر و تاسف خورده باشم با خود
قرار دادم که در شب و روز زیاده از یک سوخاری صرف نکنم

غره ماه مه — در ساحل دریا چند پارچه شکسته کشتی دیدم که بسبب حرکت
زمین و تموج دریا نزدیکی ساحل آمده بودند از خیال تغییر مکان افتاده و رفتن
جزیره را موقوف کرده از سیم ماه (مه) الی پانزدهم ماه (ژون) هر روز بسر کشتی
رفته هر چه تخته و آهن و میخهای بزرگ و کوچک داشت با زحمت زیاد و کلفت بسیار
درهمیا آوردم که بجهة خود قصر خوبی بنا کنم تقریباً پنجاه کیلوگرم سرب و آهن از کشتی
آورده بودم.

پانزدهم ژون — در حالتیکه بجانب کشتی و دریا میرفتم یک سنگ پشتی از همان
سنگ پشتهائیکه اول در جزیره دیده بودم پیدا کردم که نزدیک بشصت عدد تخم
داشت چون مدتی بود که خوراک من منحصر بمرغها و خروسهای وحشی بود از پیدا نمودن
این سنگ پشت و تخمهایش بسی خوشوقت شدم که تغییر غذا و طبخ خواهم نمود

فصل چهاردهم ناخوشی بلیسو و التجا کردن و سجده بخدا

(۱۵) و (۱۶) ماه ژون بسبب لرز تب شدیدی که دفعتاً مرا عارض گشت
در منزل مانده و بجائی نرفتم (۲۰) ماه شب را هرگز تا دمیده صبح استراحت نکرده و خواب هم
در نبرد قلق و اضطراب بسیار داشتم تب با صداع شدیدی عیادم کرد

(۲۱) ماه از شدت ناخوشی و کثرت غصهٔ تنهائی که مرا احاطه کرده یاوری
و انیس و مونسی برای خود ندیده بنا کردم بگریستن و نالیدن و نیز در آن بین بحضرت
خالق بعجز و الحاح ولابه و زاری میکردم اگرچه از شدت مرض و کثرت ابتلا
حالت نمیدانستم که چه میگویم و در این ضمن گویا سرسام نموده هذیان میگفتم
سه یا چهار روز خسته و بیحالت ماندم

۲۵ ماه درد سر سختی با نوبهٔ تب خیلی قوی عارض بعد از هفت ساعت
منتهی بعرق شد ضعف کلی حاصل شد

۲۶ ماه احوالم قدری بهتر بود تفنگ را برداشته با کمال ضعف نهایت
سستی خود در جزیره انداختم که شاید شکاری بدست آورده غذای خوش کنم
یک بز ماده را کشته و قدری از گوشتش روی آتش سرخ کرده و صرف

منوده و میلی زیادی بآن داشتم که از گوشت او و آب جوشانده شوربائی طبخ
کنم چونکه نه دیگ داشتم و نه ظرف دیگری

۳۱ چنانکه تب شدیدی عارض شد که از طلوع صبح تا وقت شام
توی رختخواب با هزاران انقلاب و اضطراب مانده قوه و قدرت نشستن
نداشتم و چنان گرفتار بودم که نمیتوانستم قدم از قدم برداشته بیرون
روم و ساعت بساعت فریاد میکشیدم که « خدایا بر من رحم کن که انیسی ندارم
و مرا ترک منما که جز حضرت تو مونسی و فریادرسی ندارم » وقتیکه نوبت تب رفع
شد مختصری بخواب شدم و در اثنای خواب و هشیاری خیال و مرض کابوس
عارضم گشت بنظرم مصوّر شد که شخص عجیب الخلقه و غریب الهیئه از میان
گردبادی که شعله آتش و دود از او متصاعد بود بیرون آمد وقتیکه پا بزمین
گذاشت من گمان کردم که زمین بحرکت آمد بمحض اینکه از گردباد پائین آمد
رو بطرف من نهاده و یک مزراق بزرگی در دست داشته بمن خطاب
کرد که « چونکه تو تغییر مذهب و تبدیل دین خود نمودی باید سر ترا با این
مزراق خورد کرده و ترا بکشم » نیزه خود را بلند نموده که مرا بزند

در روز روشن این و اینهمه و عیال با طفل یک خود و وحشتی بوده ام اندختیت که
گمان میکردم تمام وحشیهای روی زمین و درندگان صحرا قصد هلاکت
و کشتن من کردند افسوس تربیت و تعلیم مای را که در ایام طفولیت پدر و
مادرم با و میدادند اهمال نموده فراموش کرده تفتیش و رسیدگی نموده بودم در
کمال بی قیدی و نهایت بی مبالاتی و لاابالی از بد و نیک بدباغ بی تعلیم و تربیت شده
از رنج و تعب روزگار بهره نبرده اول مرحله که از بی تربیتی پیموده و نخست
منزل که از حمق طی کرده بودم این بود که از امر پدر و مادر تخلف نموده و نصایح
ایشان که فی الحقیقه رضای خداوند است رفتار نکرده بخلاف رای ایشان رفته
بودم و اینهمه رنجها و سختیها که بردم و بدبختیها که میدیدم نتیجه آنکه
مقصود خدا را مبتلا نمودم بدینگونه بلاها تنبیه و تادیب من است که من تقصیر
خود معترف بوده و اظهار پشیمانی نموده باشم زیرا که عدم رضایت پدر و مادر و حقوق
ایشان را ندانستن بنا برادر دینی و عقلی موجب حرمان و خذلان ابدیست و همین
بود که از این سعید خدا را شکر گذاری کرده و تن بقضا داده و بر مصایبت که
بدتر از این بدبختی گرفتار نشدم و سخت تر از این محن تحمل ننمایم حالا

در نهایت خجالت از کردهای بد و کردار و رفتار ناپسند خویش پشیمان شده و با کمال الحاح و عجز و انکسار از خداوند مساعدت و استمداد خود میخواستم که مرا تفضلاً از این مرض شفای عاجل ببخشد

۲۸ ماه قوّت برپاخواستن را داشتم خواستم [illegible] بجهت خود آماده دارم زیرا که نوبه من بقاعده یک روز در میان بود و در این مدت نوبه عارضم میشد شیشه را یک نیمه از آب و یک نیمه از رُم پر کرده و پیش رختخواب گذاشتم خلاصه سه عدد از تخمهای سنگ پشت خورده بعد قدری گردش و حرکت کردم و بواسطه ضعف نمیتوانستم مسافت دوری طی نموده و سیاحت زیادی بکنم قدری در کنار دریا نشسته و ملاحظه میکردم که دریا بسیار آرام و پاکیزه و خالی از صدمه بود بعد از اندکی بخیال اینکه مبادا نوبه بیاید مراجعت بمنزل خود کردم و در خاطرم رسید که اهل برزیل ناخوشیهای نوبه و بعضی امراض را با توتون معالجه و مداوا مینمایند و نیز میدانستم که در یکی از صندوقها توتون دارم فوراً سر صندوق را گشاده و از دیدن توتون حظ فوق‌العاده و اطمینان کلی حاصل کردم

توتون را بسه قسم استعمال کردم اوّل از برگهای و ریشه‌های او چند عدد خوردم
دوّیم قدری روی آتش گذاشته و دماغم را نزدیک او داشتم که بخار دود رسید
بمغز سرم متصاعد گردد سیّم چند برگ او را در روم خیسانده و آب او را
نوشیدم بالاخره همینها بحد مؤثر شده مرا خواب بگرفت سه ساعت بعد از
ظهر فردا بیدار شدم چون چند روز بود که از شدّت مرض استراحت کاملی
ننموده و نخوابیده بودم بعد از بیداری ملاحظه کردم که اشتها و قوای من
بحال طبیعی خود آمده بعد از این روز بروز بهبود حاصلم گشت

چهارم ماه ژانویه شروع بخواندن انجیل شریف کرده و قراری در
خواندن او گذاشتم که همه روزه از انجیل میخواندم خشنودی و مسرّت زیادی
در اینباب مرا عاید میشد

چون روز بروز قوّت من زیاد میشد خیال کردم که الآن مدّت دو ماه است
این جزیره را مسکن خود نموده و در اینجا متوقف شده‌ام و ظاهرا هم ممکن است که
تغییر مکان نموده و بجای دیگر بروم و من یقین داشتم که از ابنای جنس هرگز
پا بدین سرزمین نگذاشته و نخواهد گذاشت مصمّم شدم که سفری نموده و اطراف

اینجا را درست گردش کرده و بلدیت کلی پیدا نمایم و از محصولات اینجا اطلاع بهم رسانم

فصل پانزدهم دیدن روشون یکقسمت جزیره و بنا کردن خانه ییلاقی

در ۱۵ شهر ژوئیه همه جا با تعاقب مجری رودخانه شروع به گردش نمودم
در اطراف این رودخانه چمنهای با صفا و سبز واقع بود که در آخر جاهای چمن
توتون زیاد و سبز که هنوز خشک نشده روئیده بود و علفی که از او صبر حاصل
میشود زیاده بود و علاوه بر اینها نیشکر بسیاری بود ولی از حیثیت طعم کما
ینبغی شیرین و لذیذ نبود

۱۶ از مکان دیروزی قدری دورتر رفته و جستجو نمودم جای ییلاقی بود
که درختهای بسیار داشت و خربزه های خیلی خوب و بالذت و همچنین از
سایر میوه ها در هر چند قدم پیدا میشدند و درخت انگور خود بخود بدون سعی
و باغبان ظاهری بدرختهای بلند و ضخیم پیچیده و خوشه های انگور آویزان
شده و وقت انگور چینی بود از انگورهای خوب و شیرین حتی المقدور چیده
در آفتاب خشکانیدم که در زمستان بکار خورده و خوراک خوبی جهت من حاضر شده

خوب خواهد شد

مجدداً فردا شروع بگردش نموده بعد از طی مسافت چهار کیلومتر به یک دره قشنگی رسیدم که گویا سطح این دره را از زمرد سبز فرش نموده بودند باغهای بود که سالهای دراز باغبانان قابل و فلاحان ها هر دو آنجا زحمت کشیده باشند از وسط همین دره نهر کوچکی که آب زلال و خنک داشت جاری گشته از مشاهده این دره و ملاحظه این سبزها و آب صاف فرح و انبساط مجموعه بر من رو داده و قالب پوسیده مرا روان تازه سر داد خود بخود می بالیدم که صاحب چنین جای با صفا و قشنگ هستم

درختهای (کاکاو) و لیموی شیرین و ترش و نارنج صحرایی در همه جا زیاد بودند و هم درین فصل لیمو ها رسیده و شاداب بودند آب آنها را با قدری از آب صاف مخلوط و ممزوج کرده شربت لذیذ و گوارایی درست نمودم از انگور و میوه های خوب قدری چیده روی تپه گذاشته مراجعت بمنزل نمودم که اسباب حمل و نقل همراه آورده و محصولات خود را بمنزل ببرم فردا دو تا خورجین برداشتم و رو بسمت تپه که انگور و میوه ها گذاشته بودم

نهادم

همینکه بمرتبه رسیدم و محصولات خود را دیدم که همه داغون شده و بعضیها
نصف آنها را حیوانات وحشی خورده بودند لابداً تدبیر دیگری کرده
و خوشهای انگور را چیده و از شاخها سایر درختان آنجیم با درایت بخشکید
چونکه این دره بمن خیلی خوش آمده و در نظرم صفای زیاد داشت خواستم
یک خانه قشنگ و منزل پاکیزه در همان مکان بنا کنم اول خیال کردم که وسط
دره چه اعتبار دارد و ممکن است که زلزله سختی شده از اطراف سنگهای
سر کوه سیل پایین نموده خیال تماشای منزل و پذیرائی مرا آشفته باشیم
با وجود این تفکرات و تعقلات باز کار را بدست طالع و بخت سپرده
و توکل بحضرت رب العزت نموده و بنای منزل ییلاقی را آغاز کردم دیوار
با ارتفاع دو و نیم متر درست کرده در وسط محوطه جای قشنگ و پاکیزه
ترتیب دادم با یک راه روش قلعه که از همان راه تردد نموده داخل و خارج
میشدم
حال من مثل یکی از معتبرین و متمولین مالک دو عمارت هستم که یکی خانه و عمارت
شهری با دو دومی عمارت ییلاقی ولی در خانه ییلاقی آنقدر استراحت نمیشود که

پنجم اضرر و نیز اگر بناهای عمارت در اول سال که فصل بارش است اتفاق افتاد
و بواسطه اینکه خانه تازه بنا شده درست محکم و خشک نگشته بود بارش
هوا بنای تخریب و اذیت گذاشته لابدا مراجعت بمنزل شهری یعنی مسکن
قدیمی کرده و هرچه انگور و سایر میوه‌ها فراهم آورده بودم حمل آنجا نمودم و از آن
صاحب بیشتر از دویست خوشه انگور هستم

فصل شانزدهم در تخم افشانی و در عقبت رو نمودن و سبد بافی او

از ۱۵ ماه (اوت) تا نیمه (اکتوبر) هوا شروع به بارش و اختلاف نمود و گاهی
چنان شدت بهم رسانده و به شدتی بنا رسید که مجبوراً از منزل بیرون نیامدم
بجهت رفع دلگیری خود را بوسعت و بزرگی مغاره مشغول میکردم
در یکی از روزها که اختلاف و بارش هوا مانع شده و از منزل بیرون نرفته
بودم یک خروس وحشی و یک سنگ پشت که هر دو چاق و بسیار فربه
بودند شکار کرده بمنزل آوردم
قاعده کلیه در غذا خود گذاشته بودم که از آن قاعده و قانون تجاوز نمیکردم
از قبیل اینکه در وقت نهار یک خوشه انگور میخوردم در وقت شام یکپارچه از گوشت

خرد بس وحشی و سنگ پشت سرخ کرده میل مینمودم و عصرها چند عدد از تخم
سنگ پشت عصرانه ساخته و صرف میکردم

۳۰ (پیتامبر) مطابق همانروزی بود که در کشتی غرق شده از تلاطم
و امواج دریا نجات یافته و گرفتار اینهمه سختیها و بدبختیها و دوچار اینقدر
قضا و قدر گشته بودم چونکه آنروز را در پیش خویش روز سختی فرض نموده
بودم بجهة رفع نحوست همان روز را از منزل بیرون نرفته و خود را باوراد
و اذکار و نماز مشغول ساخته و بکارهای اخروی و مذهبی و عبادت حضرت
بیچون پرداختم

یک روز نیز یادم آمد که بجهة زراعت مقداری از تخم سنبل برنج و سنبل
گندم که چندی قبل از پای سنگها حاصل و درو کرده و برای تخم افشانی
و زراعت نگهداشته ام در همین موقع بمصرف رسانم با پاروی چوبی که داشتم
یک قسمتی از زمین را شیار و تخم نموده و نصف تخمها را پاشیده و نصف
دیگر را احتیاطاً نگهداشتم این احتیاط و عاقبت اندیشی خیلی بموقع
شد زیرا که بعد از تخم افشانی هوا خشکیده بالمره آسمان بارش خود را قطع

کرده واز زیر سش فتاد و دانه‌هایی که فشانده بودم از بی‌آبی از خاک برنیامد
بعد از چندی باران بیموقع آمده و تخمها سنبلهای ضعیف داده بعد از چند
روزی خشک شده و پوسیدند بعد از مدتی باز مجدداً بنای زراعت گذاشته
در ماه (فوریه) دانه‌افشانی کردم ولی در این دفعه ثانوی مقصود نبود تا آنکه
با آرزوی خویش موفق گشتم که زراعت من حاصل خوبی داده مقدار یک
(پوتن) گندم و یک (پوتن) برنج از مزرعه کوچک خود درو

و حاصل برداشتم

مرکب‌های نقصان میگذارد مجبوراً (من) بعد من نخواهم نوشت مگر حوالات
و گذارشات عمده خودم را

نزدیک ماه (نوامبر) بعد از اینکه آسمان از بارش و هوا از اختلاف فرونشست
برای سرکشی و استفسار گلخانه ییلاقی که در دوره تابستان کرده بودم رفتم چوبهای بیکه
مانند محوطه عوض دیوار نصب ساخته بودم همه را از کثرت بارش خشکیده
و پوسیده دیدم باز از نو از شاخهای درخت بریده با نظم و سلیقه قشنگ
با اندک فاصله از یکدیگر کاشتم که در مدت سال بزرگ شده مانند دیوار

گشتند

گشتند و چنان بزرگ و سبز و شاخه در شاخه شده بودند که شخص میتوانست
همه یک فصل خشک و بی بارش در آنجا منزل نموده و از زحمت گرما
محفوظ باشد بهترین فصول که بخوشترین وجهی در آنجا بسر بردم و اما
در همگان توقف داشتم مشغول جمع آوری حاصل و تدارک کردن ذخیره
بودم که در فصل زمستان و اوقاتیکه میوه درختها تمام میشوند بکار خورده و عمر از
این مشاغل جاری زیادی پیدا کرده بودم

چونکه میوه زیاد تحصیل کرده بودم لازم دانستم که چند تا سبد درست نموده
و میوه های خود را بگذارم چونکه در ایام طفولیت پیش یکی از سبدبافان تردد
داشتم و هر وقتیکه بملاقات او میرفتم و بدیدار وی میشتافتم در نزد او نشسته
و بدقت تمام بحرفت و صنعت وی مینگریستم بدین سبب مختصر سررشته و
اطلاعی بهم رسانیده بودم و گاهی هم بکارهای او دست اندازی نموده و کوشش
میکردم بنظرم آمد شاخهای تازه درختهائی که بدست خویش کاشته ام در این
عمل بانجام خیال خود خوب بکار میخورد بجهت اینکه همگی تازه و تر بودند و با
خم میشدند بدون اینکه بشکنند خلاصه شاخهای بسیار بریده روی دیوار

گذاشتم که کمی خشکیده شدند و برای میوه‌های سال آینده و مالی سبدهای خوب
و قشنگ و دلخواه بنهایت لطافت و غایت ظرافت ترتیب دادم

فصل هفدهم در سیاحت نمودن روبنسون جزیره را و بدست آوردن او یک بزکوهی و مؤانست او با وی

بعد هم اینجا بار دیگر قسمت علیحده را از جزیره گردش کرده وقت خود را
گذرانده سیر و صفای بکنم از منزل بیرون آمده و تفنگ خود را با یک تبر
برداشتم و قدری سرب و کمی باروت و کیسه کیسه و اندکی نان خشک
و انگور خشک توی خورجین کوچکی گذاشته بدوش انداختم و همراه
سگ مهربان و باوفا خودم روبراه درنهادم

وقتیکه از دره عبور کردم از طرف مغرب دریا دیده میشد که در کمال صفا
و آرامی بود و چونکه در هوا اختلاف نبود و مسافت بسیار زیاد نیست
عبارت از ده هزار متر است بلکه بیشتر زمین دیگر از این طرف دریا منظورم
آمد اول گمان کردم که این زمین باید از خاک آمریکا باشد و البته محل و مسکن
حیوانات وحشی و درنده است جرئت نکردم که خود را بهر وسیله از آن

رسانده و تماشا کنم لابد چشم از تماشای آنجا پوشیده و بطرف دیگر گذر
کردم

این قسمت جزیره از اولین جزیره که سیاحت نموده بودم بمراتب بهتر
و بهتر است در این جزیره طوطیهای زیاد و مختلف بودند بزحمت و مرارت زیاد
یکی از آنها را گرفته و با خود عهد کردم که با این طوطی حرف زدن را یاد
بدهم و نیز قرار گذاشتم که هر روز زیاده از دو کیلومتر مسافت دور
نروم بسکه این قسمت جزیره خوب باصفا بود خیلی با تأنی و دقت سیر نمودم
و طرف عصر مراجعت بمنزل مینمودم در ساحل دریا سنگ پشت زیادی
دیدم با یک دسته بزرگی از طیور اگر سرب من کم نبود خیلی از آنها را
شکار میکردم میترسیدم که اگر سرب تمام شود تحصیل در جای دیگر معطل
بمانم یا اینکه بحیوان درنده دوچار شوم و نتوانم که شر او را از خود دفع
کنم و همچنین جانورهای وحشی زیاده از حد و عدد بودند اگرچه آن مکان
بسی دلگشا و فرح افزا بود اما نمیتوانستم زیاده از این در آنجا توقف نمایم
و کمال دلتنگی را داشتم مثل اشخاصیکه در غربت باشند و همیشه خیال ایشان

منصرف بسوی وطن باشد این صحرا در نظرم غریب مینمود و خیلی مایل بودم
که زود تر مراجعت بجانب اولین خود نمایم که فعلاً بر من دور از وطن و وطن
محسوب میگردد

از طرف مشرق هم تقریباً یک سیر یا سیر مسافت گردش نموده و نشانه
بزرگی در وسط راه در زمین نصب کرده بودم که در حین مراجعت منزلم را
گم نکنم بعد از آن رو بمنزل نهادم که بعد از کمی استراحت از سمت دیگر جزیره
سیر نمایم

در مراجعت سگی که همراه خود برده بودم یک بز کوهی جوان شکار نمود کمال
نشاط و نهایت امیدواری از این فقره حاصل کردم زیرا که مدتی بود میخواستم
گله از بز کوهی وغیره جمع و فراهم آوردم از دیدن این یک بچه امیدوار
و یقین حاصل کردم که بتدریج وقتی رمه معتبری را مالک خواهم گشت
یک بندی بگردن او بسته و از آنمکان رو بمنزل نهادم نمیتوانم بیان نمایم
که با چه قدر شعف و حظوظ طبیعت داخل خانه و وطن قدیمی خود شده و
رختخواب آویزان دست و پا را دراز نموده چند روزی بجهت رفع خستگی و تحصیل

استراحت در منزل مانده مشغول خورد و خواب بودم زیرا که بستر من خیلی
طول کشیده و زیاد خسته ام کرده بود خلاصه بعد از کوفتگی و خستگی بسبب
وقت بز کوچک خود رفته و اطلاع از حالات او پیدا نمایم گرسنگی
تشنگی چنان او را رام و مهربان کرده بود هر کجا میرفتم مرا تعاقب میکرد
بعد از چندی مثل سگ خودم که نه تنها پیش من بوده و هیچ جدا از من جدا
نمیگشت مفارقت نکرده هر کجا که میرفتم هر دو مرا همراهی مینمودند طوطی
هم بوی پوش مرا شناخته بود قفس پاکیزه هم ساخته طوطی را در او انداختم

فصل هجدهم زراعت در دوّیم روز برشون

وقتی ملتفت شدم که فصل بارش و خزان و سال دوّم است که از کشتی بیرون
آمده بودم شروع کردم همین سال سیّم را بوضعی خوب و خوشی و جمیع کارها را
بنوبت و طالع میکردم و هرگز خود را تنها ندانسته و در هر بابت و صحیح اراضی خود را
بعد از سپری و نوعی خود را مشغول داشته بودم که هرگز بیکار نشستم یک
قسمت روز را مشغول عبادت و طاعت بر خداوند بودم و در یک قسمت
روز تفنگ خود را برداشته جزیره را سیر میکردم که تحصیل غذا و خوراک شود

وذخیره هم در این ضمن می‌نمودم و چند ساعت هم مشغول کار کردن بودم ٭
از آخر ماه (دسامبر) دانه‌های گندم و برنجی که در دفعهٔ ثانی افشانده بودم
رسیده و وقت درو آنها بود در نوبت دومی حاصل من بیشتر از حاصل [illegible]
سال اول بنظر می‌آمد ولی داس نداشتم بهر وضع و زحمتی که بود با کاردی
که از کشتی درآورده بودم آنها را درو کرده و با دست کوبیدم و پس مشغول شدم
از یکی نیم (ربع پکوتن) که افشانده بودم سه دو گالن یا قدری کمتر حاصل
آورده بود و چونکه اندازه و کیلی نداشتم وزن و قدر دانه‌ها را ندانستم
خیلی جسارت و میل پیدا کردم از برکت یافتن این زراعت به محصول را
با کمال دقت در جای خوب و محفوظی گذاشتم که سال آینده همه را زراعت نموده
و شاید به سبب محصول من زیاد شود که بعد از زیاد و وفور حاصل هم زراعت نمایم

[illegible]

یک قسمت بزرگی از زمین را مشخص کردم که برنج خود نمایم ولی از این زراعت
زحمت و مرارت زیادی بمن منظور و مترتب بود زیرا که بیل و سایر اسباب
زراعت نداشتم با پارو چوبی که عوض بیل بود تخم افشانی کردم بعد از دانه

افتاده از شاخهای درخت گشته ساخته و خاک زیر آنها را بهم زدم که دانها
در زیر خاک مدفون و از آفات محفوظ باشند تا هم وقت خودرا با این
کار صرف کرده
علاوه براین در خارج هم هزاران کار و مشغولیت داشتم خیالم را منصرف
کردم بیاد داوان طوطی خودم که انیس مجلس من بود و اولین طوطی که در آمد
مدید بعد از سالهای سال محرومی بگوش من خورد از دهن طوطی که حکم
انگلیسی بود (طوطی قشنگ) و این بود نام او که با کمال فصاحت و بهایت
شیرینی این کلمه را تکرار ادا میکرد

فصل نوزدهم ظرف ساختن و صابون از گل و اختراعات مختلفه او

مدتی متفکر بوده و در خاطر نقشه کشی میکردم که اگر بجوای هم تجربه خود چند عدد
ظرف سفالی درست نمایم بنتیجه چه صورتی هم خیال کردم که اگر گل مناسب
دیر قوتی پیدا نمودم بزودی برام مطلوب خود نایل شده و فقیت یافتم
که هرچه ظرف لازم داشته باشم جابجا نمایم بجهة اینکه هوای جزیره بسیار گرم

و قابش زیاده سوزنده بود ممکن نمیشد که در اندک زمانی هر ظروفی که الیاف
ساخته باشم در حرارت آفتاب خشک کنم خلاصه بعد از سعی وافر و جهد
بالغ گِل مطلوب را تحصیل کرده و مشغول ظرف سازی شدم ولی در اوایل شغل خیلی
بحالت خود خندیده و خویشتن را تمسخر و استهزا میکردم زیرا در ساختن این
خمیر و تهیه این گِل انواع و اقسام جد و جهد کرده و هزار صورت عجیب و مختلف
از یکدیگر و ترکیبهای مخصوص ظرف میساختم اما گاهی بجهة آبکی بودن
خمیر کلی سیلان کرده از صورت ظرفیت خارج شده باشند اشخاص نعوذ دار
دم ظرفها اعوجاج پیدا کرده و گاهی که خمیر را قدری سخت نموده و بهر جهت زیاد
ظرف میساختم همینکه بنای خشکی میگذاشتند از هر طرف ترکیده زیرا آنکه
زودتر با آفتاب میدادم بترک گاهی هم اکتفا نکرده قطعه قطعه شده و از هم
داغون میشدند و بعضی هم که از آفت اعوجاج و ترکیدن سالم میماندند در وقت نقل
دادن مکان میشکستند خلاصه در اینکار بعد از دو ماه زحمت و صرف اوقات
و تجربت استادی و مهر خود دو عدد ظرف توانستم درست کنم آنهم از
کارخانه خیلی بدی و یقیناً در مملکت چین ظرفی بدین بدی و عدم ظرافت

ساخته شده است

چونکه اینده و تا ظرف در آفتاب خشک و خوب سخت شده و نتیجه زحمات دو ماههٔ

من بودند و می‌ترسیدم که آنها هم بواسطهٔ صدمات تلف شده و برنج در آنها بهدر

رود در سبدی که از شاخهای گل سرخ ساخته بودم جا داده و بین سبد و ظرفها را

از کاه گندم و برنج پر کردم که ظرفها نشکنند

چونکه دو ماه زحمت کشیده و تجربه‌ها نموده و در ساختن ظروفات نوعی استادی

و مهارت و سر رشته کلی بهم رسانده بودم در اندک مدتی عدهٔ زیادی کاسه‌ها

مختلف که مطبوع طبعم بود از این ظرفها ساختم ولی با هیچیک از اینها

مقصود من بعمل نمی‌آمد زیرا که عمدهٔ مطلب من از این رنج فراوان و زحمت

زیاد این بود که ظرفی بسازم که آب و شیئی مایعی ریخته و در روی آتش گذارم

بالاخره روزی پیش آتش نشسته بودم یک پارچه از ظرفهای شکسته که

زیر آتش مانده بود ملاحظه کردم که از شدت حرارت آتش سخت‌تر از سنگ شده

و سرخ‌تر از آجر شد خیلی محظوظ و خوشحال گشته بتعجیل تمام سه ظرف

مانند ابریق و سه ظرف دیگر بصور مختلفه ساخته در روی آتش قرار دادم

تندی در اوجاق روشن کردم چنانچه از شدت آتش در اندک زمانی همه شیشه‌ها
بدون اینکه ترک بخورند سرخ و پخته شدند از پنج تا شش ساعت شدت آتش را همانجا
در درجه نگهداشتم تا اینکه یکی از آنها با کره دیگر خالی و سیلان نمودن زیرا که
که در میان گل پیدا میشوند از شدت حرارت آتش مثل شیشه میگدازند اگر
غفلت میکردم همگی مثل شیشه میگداختند

بواسطه این ملاحظه آتش اوجاق را قدری کم کرده تا هنگام شب پیش اوجاق
نشستم که آتش یکدفعه خاموش نشود و در آخر روز دوم صاحب و مالک
ابریق و سه ظرف دیدم اگرچه نمیتوانم بگویم که بالنسبه خوشتر بودند ولی با هم میبودند
یکی از آنها بعلت اینکه کج پخته بود مثل ظرفهاییکه رنگ و روغن میزنند شفاف
و براق بود دیگر چه اظهار نمایم که از آن سبب هر ظرفیکه لازم میشد پخته و
درست میکردم

خیلی شاد و محظوظ شدم از درست کردن یک چولک خوبی بدون اینکه صبر کنم
که گرمی او برطرف شود میل حرص تمام قدری آب ریخته و بقدر خوراک گوشت بزی
که داشتم اضافه کرده شوربای خوب و لذیذی برای شام شب طبخ نمودم

چیزیکه از اسباب و آلات ناقص در وجود او لازم بل واجب است یکی سنگی
که باید با او گندم بکوبم زیرا که آسیائی در اینجا نبود (چند روز بجستجوی
همچنین سنگی وقت گذراندم حیف چند روز زحمت من بهدر رفت زیرا که بعد از
گردش سنگی پیدا کردم خیلی بزرگ که از زمین برکندنش کمال صعوبت داشت
و اشکال بی نهایت دلم قوی نمود که چند روز هم عمر خود را بقطع او صرف
نمایم اسباب مخصوص هم نداشتم که اقلاً بواسطه او سنگ آسیا را از جای برکنم
لابد او مجبوراً از این فقره چشم پوشیدم در عوض او کوتوک بسیار بزرگ و سختی را
پیدا نموده با تبر کنارهایش بریده روی آتش گذاشته میان او را خشنه و
متقعر کردم و این عمل را بین اهل بربرستان معمول است که ریشه درختها را بر
سوخته دقایق درست میکنند خلاصه بعد از اتمام او در درختیکه از کثرت
صلبی و سختی مشهور بدرخت آهن است دسته خوبی باندازه او ساختم
هنوز از این فقره فراغت حاصل نکرده بودم بخاطرم آمد که یک غلک لازم
دارم که آرد و نخاله را از هم سوا نمایم بنظرم رسید که در وقت غارت کشتی دو
دستمال گردن از پارچه بزرگ نازکی تحصیل کرده بودم از همان دستمالها

چنانکه دل پسند خودم دو عدد خورجین قشنگ مرتب نمودم

خلاصه نوبت نانوائی آمد خمیر نمودن خیلی مشکل بود بعد به پختن نان در اوجاق قشنگیکه

میخواستم نان بپزم اولا چوب زیادی در رو اوجاق که از آجر ساخته بودم جمع نموده

و آتش میکردم وقتیکه چوبها سوخته و ذغال میشدند از اوجاق بیرون آورده

دیگری بجای او میگذاشتم همینکه اوجاق خیلی گرم میشد خمیر را توی او گذاشته

و سرش را با پارچه از سفال که مقعر بود پوشیده و هر چه آتش و ذغالی که جمع

کرده بودم در اطراف او میچیدم بعد از آنکه خمیر پخته میشد برداشته خمیر دیگری

بجای او میگذاشتم

بهمین وضع زحمتها نانهای خود را پختم خیلی لطیف و نازک شدند گویا در اوجاقها

و تنورهای شهری پخته اند نانواها خاطر جمع باشند که من در خیال نانوائی نیستم

بالاخره از باقی مانده خمیر قدری نان شکری و قدری هم نان انگوری پختم حاصل

حاصل زراعت من در بار دویاد و برکت گذاشته بسته و جهت ذخیره

گندم را آنقدر وسعت دادم که همه حاصل زراعتم کفایت کند زیرا که در زراعت

آخری من تقریبا بیست و دو کالستیر گندم و همان قدر برنج حاصل آورده بود

پنج روز کالیت کشیدم که آذوقهٔ یکسال من بود و در تنهائی هیچ توانستم در مدت
سال صرف غذا نمایم سوا نموده در جای مخصوصی گذاشتم

فصل پنجم قایق ساختن روبنسون و متحیر ماندن او

همیشه نظر و خیال من منصرف در طرف زمینی بود که در آن سمت دریا دیده
میشد و همواره تصور میکردم که هرگاه بهر وسیله که باشد بتوانم بدانساحل عبور کنم
البته اسباب و وسیله خلاصی خود را از غربت و مشقت پیدا خواهم کرد ولی گمان نمیکردم
که در آنجا بمخاطرات زیاد و بدبختیهای بسیار دوچار و بدست آدمخوارها و وحشیان
گرفتار خواهم شد چون خطر اخیری خیلی محتمل بود لهذا از تصور و خیال ارادهٔ
خود فسخ کرده و عزیمت نمودم از دماغه (کاراییب) چندان دور نرفته
و در آنحوالی سیر میکردم

قایقی را که در کنار ساحل افتاده احتیاج بتعمیر داشت خواستم که در مرمت او
بکوشم مدت سه هفته سعی و تلاش بیجا نموده و زحمت بسیار کشیدم چون
ضایع شده و بکلی از حد تعمیر گذشته بود لابد دست کشیده و از منفعت او
چشم پوشیدم بخیالم رسید که بدون اسباب و آلات [illegible]

ریشه، درخت قایقی شبیه بقایقهای صحرانشینان بتوانم درست نمایم
شروع باجرای این خیال نموده کاری چنین لغو و بیمعنی را پیش گرفتم
درخت بزرگی از درختهای سدر را که به بزرگی و ضخامت آن گمان
ندارم کوه لبنان باتشکده بیت المقدس فراهم آورده باشد بریدم قطر این
در نزدیک کوتوک یکمتر و نود سانتیمتر و از فاصله اش یک متر و پنجاه سانتیمتر بود و در بریدن
او زحمت زیادی کشیدم چنانکه در مدت بیست روز او را افکنده و پانزده
روز بریدن شاخها و زیادیهای او طول کشید همه اینکارها را بزور [illegible]
خود و بتوسط تبر و بالتاو سایر اسبابهای نجاری که داشتم تمام نمودم و یکماه
دیگر کار داشتم که او را بطرز و ترکیب قایق انداخته و پشت او را رنده کرده
وصاف کنم تا مانند پشت قایقها باشد و قدر سه ماه در کندن و مقعر نمودن
او زحمت بوده وقت خود را صرف کردم در همه اینکارها با [illegible]
عمل مینمودم ولی بایک مداومت و استقامت که در قوه هیچ بشر نبود بعد از آن
زحمات و مدت طولانی که سعی کرده بودم مالک یک قایقی شدم که کفایت ۲۶
نفر را میکرد و علاوه بر آن من میتوانستم که همه اشیاء خود را در او حمل نمایم

از نتایج زحمات و مرارت خود که صاحب یک قایق بزرگ و محکمی شده بودم خیلی
مسرت و محظوظیت داشتم نقشه انکار دیگری نداشتم غیر از اینکه او را بدریا انداخته
و سوار باشم در سر این کار آخر که مختصر بنظر میآمد زحمت و مرارت کلی کشیدم زیرا که از
دریا تا نزدیکی قایق که در وقت ساختن دور بود زمین از سطح و صاف نمودم همین فقره بسیار
کار و زحمت داشت بعد از این همه زحمت و مرارت بواسطه بزرگی و سنگینی قایق را
حرکت داده بسوی دریا بیاورم و هرچه با صبر جهد کردم ممکن نشد همه زحماتی که در
آن خصوص برده بودم بهدر رفت

خلاصه چون زورم نرسیده و از قوه ام بفعل نیاید که قایق را بدریا حمل کنم لابدا
خیال کردم که از لب دریا تا پیش قایق نهری حفر نمایم بلکه بدین وسیله بتوانم آن
او را بدریا انداخته زحمات چندی هم بیجا نشود بعد مسافت دریا و وضع
قایق را ملاحظه کردم که اگر چابکی و زبرکی تمام نمایم انشاالله در مدت ده یا دوازده سال
همین بتوانم آنکار را از پیش برده و تمام نمایم هم از این فقره هم چشم پوشیدم
کدورت و غصه زیادی مرا روداد و فهمیدم که تنها در ساختنش زحمت برده بودم
مثل قطعه سنگی افتاده و اندک بکاری نخورد

اینجا که پنجم سال توقف من بود در این جزیره باید اظهار نمایم از آن وقتیکه سفینهٔ توکل را

فهمیده و تأمل بوده‌ام همیشه در موقع بد و ایام شدت خداوند بداد من رسیده

باب فرجی بر روی من مفتوح مینمود چقدر بایستی که خداوند را سپاس و شکر گویم

تاکنون با وجود عدم استحقاق و کثرت خطا و زلل و خلاف من همه اوقات در حین ضرورت

و احتیاج معطل نمانده راه گشایش و چاره نشان داده و اسباب تسکین و تسلی خاطر

مرا فراهم آورده

فصل بیست و یکم خیاطی نمودن روبنسون و مهیا شدن بسیر
سیاحت و گردش جزیره

اغلب اشیائیکه از کشتی آورده بودم بمصرف رسیده و تمام شده از آنجمله یکی مرکب

از بسکه بدوات آب ریخته ام وقت چیز نوشتن درست خوانده نمیشود لیکن پوشش و لباسهایم

روز بروز کهنه و کثیف میشدند و اکثر آنها بالمره پاره شده و از حیز انتفاع افتاده بود

مگر چند ثوب پیراهن که چهار ثوب بدقت تمام نگاه داشته و حفظ مینمودم از آنها نیز

زیاده بر آنها محتاج بودم بجهة آنکه گاهی هوای جزیره چنان گرم میشد که غیر از یک

پیراهن پوشیدن لباس دیگر را نمیتوانستم متحمل باشم و گاه اوقات حرارت هوا

چنان میافزود که مجبور میشدم با اینکه سر پوشیده در جزیره سیر و گردش نمایم
محض اینکه از لباس عاری و دست تهی شده بودم و هم بدون پوشش زیست
کردنم ممکن نبود بخیال خیاطی افتاده که با پوستهائی که از کشتی آورده بودم بجهة خود دو
خرقه و دو ثوب شلوار درست کردم ولی بسیار ناقابل و محقر بودند و قتی ملتفت شدم
که من نه خیاط بلکه یک وصله اندازی شده ام که میتوانم دفع احتیاج خود را کرده
بعد از این از حیث پوشش و لباس سختی نکشم

در مدت هر سفری که شکار نموده و کشته بودم بخیال اینکه در موقعی بکار خواهند
خورد پوست آنها را نگاه داشته بودم از آنها یک سبد و کلاهی بجهة خود دوختم
چنانکه پشمهای او بطرف بیرون بود و چنانکه ببرم میکند آنقدر پشمها صورت و گردنم را
میپوشیدند بعد از تمام کلاه یک لباس تمام پوش جا بجا کردم که عبارت از یک خرقه
گشاد و یک قبای بزرگ بود که وقت پوشیدن این لباسها بحالت مضحکی و هیئت خیلی
غریبی می افتادم و خیلی هم از فراهم آوردن آنها خوشحال بودم بجهة اینکه این
خرقه و کلاه مرا از اذیت بارش که اکثر اوقات در جزیره مبتلا هستم محفوظ
داشتند

بعد از اتمام لباس مخصوص بجهت اینکه گهراوقات از بارش هوا و از حرارت و گرمی
آفتاب در زحمت بودم خواستم که یک چتر و یک آفتاب گردان درست نمایم
تا در زحمت هر دو براحت باشم چند دفعه چتر را ساختم و لیکن بطور دلخواه و مقصود
نتوانستم بسازم لابدا پاره میکردم هرچند سعی مینمودم که نوعی نمایم درست قبض و بسط
شود نمیشد باینمعنی که وا میشد ولی خوب جمع نمیگردید بالاخره بعد از زحمت کلی
چتری که دلخواه خودم بود و بطور خوبی قبض و بسط داشت درست نمودم
در این مدت بخیالی که در این جزیره مجبوراً متوقف شده و عمری بسر برده ام
دقیقه بقدر امکان در حالت قدرت بیکار نبوده و تعطیلی را پیشه خود ننموده
آنی بیشغل نشده ام کاری که از پیش برده و باتمام میرسانیدم شغل دیگری شروع
میکردم چون قایق سابق الذکر بسبب بزرگی و بعد مسافت دریا که بیشتر از یک
کیلومتر بود نتوانستم داخل دریا کنم اولاً خیال کردم که یک نهری از محل قایق
تا لب دریا حفر کنم و او را بدریا اندازم ثانیاً ملاحظه کردم که اقلا باید این
نهر یک متر عرض و دو متر عمق داشته باشد تا حرکت قایق صورت امکان پذیرد
و این نهر بدین اندازه و بدین مسافت در کمتر از دو سال که شب و روز مشغول باشم

با تمام خواهد رسید لهذا از خیال نهر افتاده خواستم قایق کوچکی بسازم که شاید هم
بیاری آن بتوانم سفر در پیش گیرم که منتهای او وصول بوطن و خلاصی از این شدت
و محن باشد. الا اسباب دیگر در بار رسیده از جزایر نیز آن طرف هم طلائی بهم خواهم
رسانید. خلاصه بعد از چند روز زحمت بطور دلخواه قایق قشنگ و کار آمد بسا[ختم]
چنانچه یک دکل و یک بادبان هم قرار دادم و علاوه بر این دو صندوقچه هم
در پایه‌ها نمودم پیش یکدیگر با فاصله اندکی گذاشته و روی آنها پرده کشیدم که
جای محفوظ از باران باشد بجهت گذاشتن بعضی خوردنی و خوراک و اسلحه و باروت
بارشش ضایع میشوند. بدینوضع گاه گاهی گردش مختصری کرده و مشق میکردم
تا قایق خوب براه افتاده خاطر جمع شدم مجدداً مشغول تدارکات سفر
شده دو دوجین نان جوین و یک ظرف سفالی پر از برنج و یک نصف بطری گرد و روم
و نصف گوشت یک بز کوهی و قدری باروت و ساچمه و دو بالاپوش یکی در
عوض دوشک و دیگری بجای لحاف در قایق گذاشته بدین تدارکات
مهیای سفر گشتم

فصل بیست و دویم بخاطره و مهلکه افتادن روبنسون در حین گردش

روز ششم ماه نوامبر سال ششم سلطنت شخصی ما از محبوسی و اسیری من در جزیره بود
از طرف مشرق که بخط مستقیم بمسافت زیادی یکپارچه سنگ بود سوار قایق
شده مشغول پارو زدن گردیدم بنقطه آخری تخته سنگ رسیده بودم که وقتی
خبردار شدم در میان آب عمیق و تندی افتاده ام که جریان حرکت او در آنجا
آب بسیار تندتر و شدیدتر و راندن قایق بخلاف جریان او مشکل بلکه غیر ممکن بود
و هر چند سعی و تلاش نموده و در پارو زدن قوت کردم که شاید قایق را بسمت
ساحل حرکت بدهم ثمری نبخشیده جریان آب غالب شده در کمال سرعت و حرکت
او را میبرد و جد و جهد من هیچ چه ثمری نشده عنان اختیار قایق از دستم
میرفت و خودم را در مهلکه و مخاطره فوری میدیدم زیرا که جریان آب مرا بدریا
میبرد البته در اندک مدتی به سخت ترین وجهی از گرسنگی میمردم چونکه
یقین داشتم که بعد از رفتن اختیار قایق از دست بجایی نمیرسید که چندان
خوراک دارم و دستم بساحل نجات نخواهد رسید و بعد از اینکه بگرسنگی و تشنگی
جان دادم مدتی متمادی در روی دریا نعش من در قایق مانده بحرکت امواج دریا
سیر نموده و پوسیده خواهد شد آه چه روز خوشی در اینجا صد وضع خوب [illegible]

[illegible]

از جزیره داشتم اگرچه زیاده از یک میل دورتر از ساحل جزیره دور شده و بهیچوجه امید
نجات نداشتم چونکه جان شیرین را رفته میدیدم و در نهایت سختی و قوت
پارو زده و سعی مینمودم که قایق بیشتر جلو رفته و مرا از پیچ ورطه شاید راه کناری
پیدا شود بالاخره نزدیک بظهر بود که بالمره قوت از دستم رفته و حالت پارو
زدن تمام شده بود که ناگه باد مساعدی وزیده و قدری بادبانی دار شده
و آنقدر از ساحل مسافت داشتم جزیره را که به تشخیص و تمیز نمیدادم و با آن
قایق را او بودم از خوشبختی قایق داخل جائی شد که جریان آب ساحل بود تخمیناً
در مدت یکساعت قایق بساحل جزیره که ییلاق خودم بود رسید بالجمله
بمحل امن و ساحل نجات رسیدم در وجود خود یک خوشحالی و مسرت احساس
نمودم که زبانم یارای تقریر و بیان و قوت تحریر نباشد و فلتا با کمال خشوع
و خضوع رو بآسمان کرده سپاس و شکر خدا را گفته و قایق را در جای خوبی نهفته
رو بطرف منزل ییلاقی خود نهادم چونکه نهایت خستگی از پارو زدن قایق
راندن مرا حاصل شده بطوریکه قوت حرکت نداشتم از خطوط رد شده در سایه
درختها دراز کشیدم خوابم نشسته هنوز نیامده بود که ناگاه صدائی شنیدم

که

که یکی میگفت روبنسون روبنسون کروزو کجا بودی ای روبنسون کروزو

در اول استماع این صدا وحشت زیادی مرا رخ نموده متعجب شدم تا بعد معلوم

کردم که طوطی من است روی درخت نشسته گویا از مفارقت من غمگین بوده

و اکنون از دیدار من اظهار بشاشت و بهجت نموده و ورود مرا بمنزل ییلاقی تبریک

و تهنیت مینماید

فصل بیست و سوم کلاه فراهم آوردن روبنسون

چونکه اندرین سفر زیاده از حد رنجها برده و بلکه از مرگ فوری خلاص شده

و در نهایت درجه ترسیده بودم مدت یکسال با آسودگی و فراغت در همین ییلاق

مانده و هیچ جهت در خیال آنسوی وادی و سفر نیفتادم ولی در این مدت بیکار نبوده در تحقیق بعضی

کارها و صنایع مهارت و سررشته کلّی حاصل نمودم مثلاً یک استاد قابلی در ظرف

سازی شده بودم و هر طور که دلم میخواست بجهت خود ظروف ظریف میساختم

و همچنین مدتی کوشیده صنعت چپوق ساختن را هم اختراع کرده یک چپوق قشنگ

و قابلی درست کردم و آنچپوق از همه اسبابی و آلاتی که خود اختراع نموده بودم

بیشتر غصه میداد زیرا که اسباب مشغولیت شده که اوقات هنگام عطلت اندوه و غم
مفارقت دوستان و اقربا پر کرده و می کشیدم

همچنین پیشرفت و ترقی کامل در سبدبافی حاصل کرده یک سبد بزرگ گشادی
ساختم که هر چه گوشت بز و گوشت خروس وحشی داشتم بر توی او گذاشته و هنگام
لزوم حمل و نقل میکردم و بعضی اوقات تخمهای سنگ پشت را در او پنهان مینمودم
و گاهی هم گندم میریختم

باروت رو بنقصان گذاشته اگر تمام باشد من چه طور زندگی نموده و شکار خواهم
خواهم کرد مدت هشت سال است که بز خود را آب و علف داده و متوجه میشوم
با امید و آرزو اینکه بسبب همین بزها بزهای بیابانی را بدام آورده و در رمه مستقر خواهم
خواهم آورد ولی تا بحال اینخیال صورت نگرفته و ممکن نشده بود سبدارک اسباب
پیشرفت اینخیال افتاده خواستم از ریسمانهاییکه از کشتی آورده بودم یک دامی
درست نمایم اما بعضی از آنها پوسیده و ضایع شده بودند و پاره هم نابود
بودند با وجود این دامی ساخته در جاییکه محل تردد و مرتع بزهای وحشی چند حفره
کنده و روی آنها را با خس و خاشاک پوشیده و خاک ریختم و مدتی منتظر شدم

و برنج دانخون کردم دفعهٔ اول بزها آمده قدری از آنها خورده و چکهارا فسرده
ریخته بودند ولی پیش از رسیدن من فرار کرده و دام را هم پاره نموده بودند
بالاحال مجدداً دام سختی ساختم که بعد از آن رهائی نیابند یک روز صبح زودی
سر دام رفته دیدم در یک حفره یک خروس وحشی پر و بزرگی که تاکنون
به بزرگی او خروس ندیده بودم و در حفرهٔ دیگر سه عدد بز افتاده که یکی نر و دو دیگران
ماده بودند

خروس پیر را که چندان بکار نمیخورد از دام بیرون آورده و بصحرا پیش سر دادم
و بزها را خیلی محکم بسته بی زحمت زیاد بمنزل برده و قدری کاه گندم و برنج
ریختم مدتی قهر کرده چیزی نخوردند بعد از آنکه گرسنه شده و در انتهای سه روز خشک را
پیش خود دیده بنای خوردن گذاشتند بعد از چندی رام و مانوس گشتند
حالا باید مکانی جهت نگاه داشتن گلهٔ خود مهیا سازم که محبس باشند تا نتوانند
خود را خلاص نموده و فرار نمایند و بزهای صحرا هم نتوانند داخل گله شوند و آنها را
هم با خود ببرند این فقره برای یک نفر کار عمده و سختی بود تشتت خاطر
بود چون ناچار مجبور بودم و مهیا نمودن چنین مکانی لازم فوری بود چهار

مستطیلی بطول صد و پنجاه متر بعرض سیصد متر تعیین نمودم که بدور آن
دیوار و حصار بکشم با کمال عجله و شدت مشغول کار شدم اوقاتیکه بتعجیل اشتغال
داشتم بزها پیش خودم چرا میکردند و آنها را با پا بسته بودم که تعقیب و ا
خود را خلاص داشته فرار ننمایند و در حلول هر یکی چند شب چو میخ آهنی محکم
بعد از مدتی حصار را با تمام رسانیده و در آنجا سر دادم در ظرف یکسال دیگر هم
بسبب توالد و تناسل دوازده بسید خروس و بز و بزغاله داشتم و دو سال بعد
صاحب چهل و سه راس بز شدم و چندی هم گوشت غذای خود کرده بودم همیکه
بعد از مدتی بخاطرم آمد که از شیر آنها غنیمت و منفعتی برده باشم و از این خیال که تا حال
بخاطرم خطور نکرده بود خیلی مسرت و فرح حاصل نموده برودی تجلی برای حفظ
کردن شیر آنها جا بجا نموده هر روز از هشت تا ده لیتر) روزانه مخصوص
معین است) شیر از آنها دوشیده برای خود پنیر و روغن تحصیل میکردم
ای لطف و عنایت خدا چقدر تماشا دارد که چه اسباب استراحت و خوش
گذرانی برای بنده خود که در گوشه جزیره افتاده و بیکس و مونس مانده فراهم
میاورد

فصل بیست و چهارم در بیان وضع روبنسون و هیئت غریبه و عجیبه او

کسی نیست تماشا نماید که من چطور با اهل و عیال خود نشسته در [illegible] و دار الحکومه شخصی مرا ببیند که چطور رعایا و ملت من دور مرا احاطه نموده اند و بچه مرتبه تسلط و حکمرانی بر آنها دارم که حیات و ممات ایشان بدون عرض و تعرضی در ید اقتدار من است طوطی بسبب نطق مقرب تر از آنها و ندیم باشی من بود و سگ پیرم با حالت ضعیفی اوقات در طرف راست من نشسته و دو تا گربه ام هر یک طرف معین میز را گرفته و منتظر بودند که من بطرف ایشان عطف نظری کرده و با عطای پاره گوشتی شکم آنها را سیر کنم

روزی میل نمودم که با انتهای جزیره سفر کرده و اطراف جدید و آنجا را خوب ملاحظه کرده و تماشا کنم بالاخره آماده سفر گشتم اما بحالت غریبه عجیبه که اگر در یکی از شهرهای اروپ میرسیدم البته اهل شهر از ترکیب و هیئت من که از دیو و غول عجیب تر بودم ترسیده و فرار میکردند و یا بحالت من میخندیدند یک کلاه بزرگ و بی هیئتی از پوست بز بسر گذاشته بودم و از طرف عقب مضعف [illegible]

موهای چانه لب بالای مرا گرفته و بجهت سبیل کنده و بزرگی داشتم بسیار بلند
مانند دم روباه

توی قایق نشسته تا مهتابهای جزیره رفتم و دریا هم آرام و بی حرکت بود هیچ وجه
از تموج و تلاطم مخوفی که پیش از این هیچ نیست مرا غرق و تلف نماید اثری نبود
معلوم شد که این انقلابات سابق دریا بواسطه جسر زود بوده است که در اوقات [illegible]
پیدا میشود خیال کردم که در حالت آرامی دریا بتوانم قایق خود را نزدیک
خود که از آنجا مجبور بدین ییلاق آمده ام برم و مخاطره و مهلکه سابق که دو بار گذشته
بودم در پیش چشم مصور شده از خیال پشیمان و منصرف شده از گردش
مختصر تجاوز ننموده و هیچ وقت هنگام قایق سواری پا از دو سه [illegible] پیشتر
نمیرفتم

فصل بیست و پنجم دیدن روبنسون اثر پای آدمیزاد و ترسیدن او
و تدبیر آتش

روزی در قایق نشسته سیاحت میکردم چشم در روی ریگ ساحل با نقش [illegible] افتاده
عکس نقش مانند اشخاص برق زده باک ایستاده از تصور و تخمین خیال [illegible]

مبهوت

مبهوت میماند توقف نموده دیوانه وار بدقت تمام اطراف و جوانب نگاه
کرده و گوش دادم و نه کس دیدم و نه صدایی شنیدم غیر از جاهای پای
در روی ریگ نقش گشته بود

ظن و خیالم بجایی نرسیده با عجله تمام و ترس کسی که قافیه را برگردانیده مراجعت بمنزل
نمودم امّا در هر قدم برگشته بعقب خود نگاه میکردم از کثرت وحشت و شدت
خوف و خیال هر بوته خاری در نظرم یک آدم مجسم و مصور میشد تصورات و خیالات
دهشتناکم اشجار صحرا را در چشمم بصورت مخوف و مهیبی جلوه داده بودند نگاه میکردم
که از چهار سمت مرا میگیرند

تا آخر شب بهمین حالت ترس خود را بقلعه انداخته تمام شب را خواب بچشمم راه
نیافت هر ساعتی تصور دیگری میکردم تا امکان میشد که آن نمود مگر شیطانی
آنخیال رفع نشد خیال و تصور دیگری مهیب تر و وحشت انگیزتر از اولی مرا
عارض میشد و گاه در نظرم مجسم میگردید که جمعی از وحشیان آدمخوار با
با جزیره پراکنده کرده قایق مرا پیدا نموده و فهمیده اند که در این نزدیکیها
بیچاره دیگری سکنی گرفته است با جمعیت زیادی هجوم آورده منزل مرا غارت

که در اینصورت از نهیبهای بلا رسته و آسوده خواهم شد

با انواع خیال از منزل بیرون خرامیده رو بسمت ساحل نهادم بهمانجا رسیده نشان پای را

بدقت تمام نگاه کردم معلوم شد که هیچ شباهتی بپای من ندارد و همچنان بزرگ

بود که تا حال پایی بدان بزرگی ندیده بودم وحشت کلی مرا غالب گشته مجدداً

رو بفرار نهاده بعجله هرچه تمامتر وارد منزل خود گردیدم از کثرت خوف و هراس

مثل اشخاص تب دار میلرزیدم و باطراف و جوانب نگاه میکردم

اگرچه در مدت پانزده سالی که در این جزیره توقف و سکنی گرفته‌ام هیچیک از وحشیها

و آدمخواران دوچار نشده و علامتی از آنها ندیده‌ام با همه این در پیش خود خیال نمودم

که این جزیره میوه دار و محل استراحت و آسایش است شاید بعد از این وحشیان بدینجا

راه یافته در روزگار آینده و کار مرا تباه کنند بهتر آنست که قبل از وقوع فتنه

منزل خود را استحکام داده باشم که مدت توقف خود تا وصول اسباب نجات در این

جا مطمئن شده و در هنگام هجوم آدمخواران بتوانم خود را از شر و ایذای آنها

محفوظ نگاه دارم بعده خاک جمع نموده یک حصاری بارتفاع سه متر و پنجاه سانتیمتر

بچهار سمت منزل خود کشیده و از هیچ نقطه مدخل قرار دادم بوضعی که بدستیاری نردبان

داخل کردن طوریکه در قلعه بندی لشکرکشی در برج و باره شهرها توپ میگذارند
و بهر یک منزل یکقبضه تفنگ فتیله گذاشتم من نتوانستم در چنین لزوم و قت
دو دقیقه از کمینگاه تفنگهای خود را خالی نمایم بفاصله اندک از سمت چپ بار ارزده چهارده
شب بیکل بچرخ و فشار روا داشتند کاشتم که هر گاه بذر تخمها سبز شوند بعد از شش
سال تمام اینجا یک قلعه خواهد شد سخت و عسر العبور که هر گاه کسی اینجا را مسکن نماید
البته از هر بابت بخاطر جمعی زیست تواند کرد

چون رمه من بعد از مانوسی با من مطلق لجام بودند ترسیدم که مبادا چشمهای
آنها را دیده بمکان من پی ببرند خواستم که آنها را محفوظ داشته و نگذارم
بخارج بروند در وسط جزیره در محلیکه درختها بهم پیچیده بودند محوطه دور
از یکدیگر ساخته در هر پنج و شش روز آنرا سر میزدم که اگر وحشیان محوطه را
پیدا نمایند دیگری را ببرد و من چاره و تدبیر دفع و رفع آنها را کرده باشم

فصل بیست و ششم پیدا کردن روبنسون بقیه های آدمی خوران

دیدن آثار پای مرا کار و خیال مخصوص و فوق العاده شده و مدت دو سال آنرا
از خاطرم فراموش نشده و ساعتی خیالم فراغ نیافت و دقیقه از خوف وحشت

آدمخواران بیشمار و حشیانه و بیرحمانه ایشان نشده‌ام فقط احساس و انفعال غریزی و حصانت

شده اندکی استراحتی نمودم اما چه استراحت و آسایشی که ساعتی دلم آسوده از خیال

نبود زیرا که من دیده‌ام این وحشیان اند با چشم طمع در مال و اشیاء من نگاه دارند

شکم ایشان گرسنه گوشت من است مدت هیجده سال است که در این جزیره مسکون

شده‌ام بهیچوجه بیکدری از همه جهت نداشته و در نهایت امن و آسایش زندگانی

میکردم بعد از این آن همه سرور و نشاط و استراحت و انبساط را بدرود گفت و وداع

باید نمود

سکنه بدین خبرهای مخوف و وحشت انگیز دچار وسوسها و فکر گشتم چنان آشفته

غم و غصه و با غم خیالات فوق العاده شدند که اگر سالها سال در کمال فرح و عشرت

باقی زندگانی نمایم بعینها حالت نقاهت خود را سید نخواهم کرد

از کثرت ترس جرأت نمیکردم که تفنگ خالی نموده یا آتشی روشن کنم که

مبادا صدای تفنگ و دود آتش افشای راز کرده رهنمای وحشیان باشد

که مهلکه و مخاطره سخت است لابد احتیال کردم که قدری زغال مهیا دارم که وقت

نان و طعام پختن محتاج آتش هیزم نباشم که دودش مرا دچار آدمخواران کند

فصل بیست و هفتم پیدا کردن روبسون غار دیگری

روزی مشغول بریدن از شاخهای بزرگ و کلفت درختها بودم که در جای خلوتی
سوزانده و زغال درست کنم در عقب تخته سنگ بزرگی چشمم بدخل یک مغاره افتاد
فوراً دست از کار کشیده و داخل غار شدم و چند قدم اول نظرم بدو روشنائی افتاد که در تاریکی
مانند ستاره آسمان میدرخشید بجلدی و چالاکی خودم را از غار بیرون انداختم چنانکه
خودم از نفس خود خجالت کشیده قرار بر ترس و تعجب خود نمودم یک چوب نیم سوخته
بدست گرفته دوباره داخل غار شدم با کمال ترس و بیم و با نهایت ملاحظه راه میرفتم
هر قدریکه پیشتر راه میرفتم ترس و بیم من مضاعف میشد ناگاه صدای آهی احساس
کردم متعاقب آن صدای شبیه بصدای حیوان گوشه خورده نفس عمیق و مخوفی شنیدم
که از شدت ترس عرق سردی بدنم را فرا گرفته موهای سرم راست شد و در همانجا
توقف کرده خواستم مراجعت نمایم بخیال اینکه خدا از نظر رحمت با من است چنانچه
از چندین مهلکه مرا نجات داده است خودم را جرئت داده با آن وحشت و دهشت که داشتم
پیش رفتم چند قدم دیگر جلو رفتم یک بز خیلی بزرگ و پیری دیدم که در روی زمین
خوابیده و از شدت پیری و گرسنگی قریب بموت است بمحض دیدن او رفع ترس و خوف

فصل بیست و هشتم آمدن وحشیها و آدمخواران بجزیره برای ولیمه و مهمانی و دیدن روبنسون

الحال مدت ۲۳ سال است که من در جزیره متوقف شده این نوع زندگانی را در پیش داشته و بهیچ وجه خیال استخلاص خود ننموده‌ام زیرا که چه لوازمات و احتیاجات ضروری که در جزیره لازم میباشد از هر جهت فراهم آورده‌ام و میل سفر وطن کلیه برطرف گردیده با گربه خوش رفتار و طوطی شیرین گفتار خود را بیاسوده‌ام و همچنان آسوده و بفراغت اندرم که بسوی خود در همکان خوشوقت شده‌ام و هم تا حال از آنکه از وحشیها که در اطراف این جزایر مینشینند منزل و مسکن راه نیافته و عیش و طرب مرا ایشان مبتدل ننموده اند بسی مسرور و خوشحالم ولی غافل از اینکه هر بهار را خزانی و هر شبابی را پیری در پی است و ندانستم که نقاش قضا و قدر بسی رنگهای عجیب طرح نموده و بزبان روزگار بسی چیزهای کدورت بسرم بخیه آخر الامر بهم فلک اسباب عیش و استراحت مرا هدف تیر خود کرده و وحشیان بدین مکان راه یافته و مرا موجب مفارقت و مهاجرت از جزیره خواهند گردید

یک روز از ایام ماه (دسامبر) که هنگام درو غله و زراعت بود در طلوع آفتاب

بفاصله مسافت دو هزار متر در ساحل دریا یک روشنایی کلی بنظرم آمد که کمال حیرت
بمن روداد بدقت تمام ملاحظه کردم و دیدم که وحشیها و زمین در یا نشسته و در آتش
افروخته اند از دیدن آنها بمصیبت و غصه سخت و شدیدی مبتلا شده بزودی بجهت
منزل کرده اسباب و آلات دفاع خود را حاضر و مدت دو ساعت منتظر حمله و هجوم آنها بودم
و قلق و اضطراب رفته رفته رو بازدیاد نهاده بعد از مدتی که از ایشان خبر و اثری نشد
از منزل بیرون شدم و بالای تخته سنگ مرتفعی رفته روی او دقیق و دقت نمودم با دوربینی که
همراه خود برده بودم نگاه کرده بنظر از وحشیها را دیدم که در دور آتش نشسته اند از
وضع و حالت آنها معلوم بود که متصل جزیره دریا هستند که بعد از آرامی انقلاب دریا باز
کردند خلاصه مدتی روی تخته سنگ بهمان حالت بودم علی الاتصال با دوربین نگاه میکردم
که مبادا آنجا سمت من یورش آورند و من بغفلت باشم تا اینکه حرکت دریا قدری
تخفیف یافت بعد یکی از آنها برخاسته دیوانه وار دور آتش رقص غریبی نموده
بر زورق داخل و مراجعت بمسکن خودشان نمودند
همینکه از نظرم دور شدند و خاطر جمع شدم که هیچگاه بدین رود مراجعت نخواهند کرد
اسلحه خود را برداشته و رو بمکانیکه آنها در آن آتش افروخته بودند رفتم و ریخته و نیمه

بسیار تماشا نموده شدم از قبیل کله و دست و پا و سایر استخوانهای آدمی که پاره گشته

و خورده بودند چنانکه ۱۵ ماه پیش از این هم از این استخوانها دیده بودم

در یکی از شبهای ماه رمضان طوفان شدیدی در هوا پدید شده و در آن دم صدای

توپی بگوشم خورد که از بالای تخته سنگ رفته روی دریا روشنائی چراغی معلوم بود

بعد از آن توپ دیگری انداخته شد من بخیال اینکه کشتی در دریا گرداب افتاده در زیر

تپه بلندی آتش زیادی روشن کردم که از کشتیبانان روشنائی آتش را دیده به ساحل

بشتابند در این بین صدای توپ سیمی را شنیدم و علی الاتفاق توپ چندی انداخته

شد تا اینکه صدای توپ قطع شد و من تمام شب را متواتر بر آتش افزوده و نمیگذاشتم

که خاموش شود در اول طلوع آفتاب صبح تمام بهمان سمتی که صدای توپ میآمد

رفته در نزدیکی ساحل یک کشتی را ملاحظه کردم که در اثر شدت طوفان بسنگ خورده

و شکسته است من ملول شدم میل و آرزوی خود را بیان نمایم مگر اینکه کاش یکی

از سکنه این کشتی سالم مانده و در این گوشه تنهائی مرا انیس و هم جلیس میشد ولی

صد حیف که از این آرزوی من هیچ اثری پیدا نشود

بعد از چند روز از آن تلاطم موج دریا نعش یک جوانی را بساحل انداخت و من یقین

بتقویت بازو و معاونت جسر در یافتن غنایم تازه را بسلامتی بکنار حمل کردم
صندوقها را گشاده چند دست لباس و چند عدد دستمال و قدری کرباس و دو جبه
صندوقچه پر پول سفید توی آنها بود

فصل سی ام در خلاص کردن روبنسون فرایدی را

همه اوقات خیال و حواس من پریشان بود و شب و روز سعی میکردم که بلکه از این جزیره نجات
قطع علاقه نموده بجای دیگری سفر کنم یا اینکه یکنفر رفیقی پیدا نمایم که اقلا در این
تنهائی انیس من شده و در تنهائیها بدستگیری و امداد او بتوانم کاری از پیش برده روح و جان
خود را محفوظ داشته باشم زیرا که این وحشیان خیالم پریشان کرده بودند که نباید عاقبت
دلم از تفکرات هولناک نیاسوده و بعین یقین میدیدم که عاقبت در دست این
عده ناشناسان گرفتار شده و گوشت مرا کباب کرده و لقمه و طعمه خودشان نمایند
مدت هیجده ماه بدین خیال و واهمه بودم تا اینکه روزی علی الطلوع
در کنار دریا شش عدد قایق بنظرم آمد که وحشیان پا بساحل نهاده قایقها را
در همانجا نگاه داشته اند از کثرت قایقها ترس و وحشت زیادی بخیالم رخ نمود که
باکره دست و پای خود را گم کردم بجهت اینکه در هر قایق اقلا پنج یا شش نفر از وحشیان

بوده باشد قطعاً بسی و چهل نفر بالغ خواهند شد و یک نفر شخص بیچاره که بهیچوجه ابداً [illegible]
و مددکاری ندارد آیا بچه جسارت و شجاعت مستعد اند که با آنها مقاومت نموده
و مقاتلت جوید؟

الا آخر بعد از وحشت و اضطراب کلی مجبور بمقابلت و مقاتلت شدم و آلات دفاع
خود را گرفته بالای کوه رفته و سنگ بزرگی را سنگر خود قرار داده در عقب او مخفی شدم
چنانکه غیر از سرم عضوم نمودار نبودی

این وحشیان اتفاقاً سی نفر بنظر میآمدند که آتش بزرگی افروخته در دور او بنوع مخصوص رقص
مینمودند و حرکتهای غریب میکردند بعد از چند دقیقه یکی از رفقای آنها را [illegible] آورده
بدبخت بیچاره را بیرون آورده و یکی را [illegible] سه نفر جلاد با [illegible] شکم او را
دریده و گوشتهای او را قطعه قطعه کرده روی آتش انداختند کباب شده [illegible]
و دومی چون وحشیان مشغول اکل [illegible] بودند [illegible] فرصت
منزل من نهاده و فرار کرد و وحشیان که از گریختن او آگاه شدند [illegible] نفر از آنها
شکاری او را تعاقب کردند

در اول مرحله [illegible] [illegible] گرفته وحشیان [illegible] [illegible]

که سه نفر بودند با تاسف و حیرت من شده تماشا و نظارهٔ جست و خیز فراری و متعاقبین بودم

شخص فراری بسبب شنیدن و دیدن کار زنگ شدن تقدیر بود یک میدان از جلادان پیش جسم

خود فاصله داشت بیک رودخانهٔ عریض که درینجا جاری بود رسیده با وجود انکه

رودخانه آب زیادی داشت از شدت ترس و خوف بیکبار جست و خیز کرده

خود را بسمت دیگر رودخانه انداخت محمد و ابوالفضل رنها ده و دشمنانش که با کمال حرص

او را تعاقب و دنبال میکردند بهمان رودخانه رسیده زیادی آب و عرض رودخانه را که دیدند

جرئت ننموده توقف کردند یکی از آن سه نفر مراجعت نموده دو نفر دیگر اطراف

رودخانه را گردیده و معبر او را پیدا کرده بزحمت بسیار خودشانرا بطرف دیگر رودخانه

رسانیده مجدداً بنای تعاقب گذاشتند

درینهنگام گویا آسمان و زمین و کوه و صحرا نیز باینحال مرا ترغیب میکردند که آن بیچاره را

از دست آن ظالمان وارهانم و از این گرفتاری عظیم و قید بلایش بگریزانم

چون بسمت من نزدیک شدند بجرئت تمام از سنگر پائین آمده و تفنگ خود را برداشته

مابین فراری و متعاقبین رسیده و نعرهٔ سختی برآوردم بطوریکه همهٔ آنها در جای خود

خشک و منجمد شدند اما استنباط کردم که آن مرد فراری حسبانکه از زمین بیرون جسته

و ترس شد از ایشان نترسیده بود بحال من خودم را پیش یکی از آن دو نفر رسانیده
با قنداق تفنگ شدت و زور تمام از کله او زدم بطوریکه فی الفور از زین به
زمین افتاده بیحس و بیحرکت شد بعد بدیگری حمله کردم و او تفنگ را که در دست داشت
میخواست که تیری بمن اندازد مبادرتش کرده با تیر گلوله روح پلیدش را از کالبد
و قالب او در آوردم فراری بیچاره با وجود مشاهده اینحال که دشمنانش بر خاک هلاکت افتادند
باز از من وحشت زیادی در دلش بود و ترس وافری از صدای تفنگ و قال و قیل داشت
و دانستم که آن بیچاره چنان گمان کرده که او را هم خواهم کشت و اگر فی الحقیقه میتوانست از زمین
نیز فرار میکرد چون حالت او را چنین یافتم با انواع ملایمت و ملاطفتش مهربانی کردم
خود بخود با کمال اطمینان بطرف من در آورد در حالتیکه در هر ده و یا دوازده قدم
بزانو افتاده و خود بخاک مالیده و اظهار عجز و انکسار نموده و مرا باشاره و تلویح مفهمانید که
از سر خونش در گذرم و او را نکشم همینکه بمن رسید خود را در پای من انداخته و خاک
قدم مرا بوسیده و پایم را برداشته بسر خود گذاشت البته اینحالات و رفتار او از تحیر و عجز بود
که میخواست مرا بسر ترحم آورده و اطمینان حاصل کند که من در صدد هلاکت او نباشم
من با نهایت ملاطفت او را از خاک برداشته باشاره و ایما او را فهماندم که از من بسلامت

مکر یکی

رفیق جدید من شخص جوانی بود که تقریباً بیست و پنج سال داشت آثار نجابت از ناصیه‌اش
هویدا و علایم ذکاوت و فطانت از سیمای او آشکار بود تناسب اعضای او و شادابی
و شمایلش حکایت میکرد و حرکات و سکنات او بر اینکه بهیچوجه از خشونت و خصومت
بهره و نصیبی ندارد و دلالت مینمود تبسم فرح افزا داشت و خنده نزهت افزا از همه
جوارح و اعضایش هویدا بود و خلق و خُلقش از عیب مصون چنانکه قدی کشیده چون سرو
در نهایت اعتدال و گفتاری در شیرینی و لطافت چون عندلیب گلزار نگهش زیبا
و جبهه پیشانیش چون ماه بود و دهنی داشت مانند غنچه هنگام شکفتن با انداز در شکفت می‌آورد
و دندانهای چون مروارید و لبان در شاهوار که تبسم و خنده حسن صورت و حالت ملاحتش
می‌افزود همه میدید که از دیدن چنان شخصی که زبان از تعریفش کلیل و بیان از توصیفش
علیل است چه مایه شادی و اسباب عیش بمن حاصل میگردد
بعد از نصف ساعتی که خوابیده و رفع کسالت و دفع خستگی کرد از غار بیرون خرامیده پیش من
آمد من هم مشغول دوشیدن بزهای خود بودم قبل از رسیدن من دست جانانش ادب
بوسیده و هزار گونه اشارات و حرکات مراتب ارادت و در صدد اخلاص خود در اظهار

نموده و بفهمانید که ترا طوق بندگی در گردن من است و اثنای در خدمتگذاری بغفلت خود

غفلت و تکاهل نخواهد رفت من از اظهارات و تکلمات او بسی شعف و سرور دست داد و چشم

و از پاکی فطرت خود بسیار امیدوار که از فضل خداوند یک بیچاره را خلاص از کشتن داده ام

من هم اظهار نمودم که برفاقت و مصاحبت تو خوشدل و زیاده اطمینان دارم بعد از تعارفات

رسمی در ظرف سفالی که خود ساخته بودم قدری نان ریخته با شیر ترید نموده پیش او گذاشتم

که بخورد ترید نان و شیر را خورده و باشاره فهمانید که خیلی لذت از این غذا برده و بسی

خوشم آمد

پس از آن شروع کردم بتدریس و تعلیم او و چونکه روز جمعه او را از دست وحشیان خلاص

نموده بودم بیادگاری این مبارک روز باو فهمانیدم که بعد از این اسم خود را فرایدی

(جمعه) بداند از کثرت ذکاوت و جودت در اندک زمانی یاد گرفته و من خطاب

(صاحب من) می نمود (بلی) و (خیر) را در موقع خود می گفت

چونکه غیر از ساتر عورت لباس دیگری در بر نداشت وعده دادم که ترا لباس خوب هم

بپوشانم از این وعده بمن خیلی اظهار مسرت کرد و روزی با هم سیر و گردش می نمودیم قضا را

عبور ما افتاد بجائیکه دو نفر جلادان او را بدری برگشته و در زیر خاک کرده بودیم در آن

حشمش به آنکه آن شاه به من اشاره کرد که مردم مرده اینها را از خاک بدر آورده بخورم چنانچه

ایشان رفیق مرا کشته و خوردند و نیز مرا میخواستند که بخورند از مشاهده حالت ایشان لرزه

و خواهش خنده آمد بطوری که خودداری کرده و بخندیدم و او از غضبانه اشاره کرده که

اگر اقدام در اینکار نکنی من ترا خواهم کرد و از این اشاره ترسیدم باهم خوردن بعد از آن

نهیب و صدا زدم که دور شو از آنجا و از این حرف بخندید او هم اطاعت نموده بجای خود رفت

و بحیرت مینگریست که من او را از اینکار بچه سبب امتناع کردم

از آنجا سرازیر شده رسیدیم بمحل جاهای آدمخواران و آنجا پر بود از استخوان آدمهای نیم خورده

نیم خورده آدمی که انسان از دیدن آنها دل بهم بر می‌آشفت و اندرون مرا اشاره

کرده و فهمانید که آن وحشیان سه نفر از محبوسین خورده بودند و من چه را از آنها بودم

و ایشان با پادشاه دعوا کرده و محبوس گشته بودند و پادشاه محبوسین را در اینجا گذاشته که

بعضی را بجنگ خود کشته و میخورد و بعضی را بمقربین و خواص خود میداد

من بوادر رو کردم که همه استخوانها و گوشتها و خاکسترها را جمع کرده دفن کنند

از سیما و حالت او شناختم که شکم گرسنه این گوشتهای نیم خورده است پیش

با اشاره فهمانیدم که من گوشت انسان نمیخورم بعد از این ترا اشاره بدیگر که همچنین طعامی

میل

میل نکمی

هنگامیکه مراجعت بمنزل نمود حسب الوعده خود در تدارک لباس واندری افتاده یک
شلوار کتان و یک خرقه از پوست بز و یک جفت کفش از پوست چرم وحشی که همه را
خود دوخته بودم باو دادم و اندروی بسیار اظهار بشاشت و ممنونیت کرد و وقتیکه
لباس خود را از لباس صاحبش بهتر و تازه تر دید
بعد از رفاقت و مجالست چند روز با من بدین خیال شدم که واندری را تبدیل تغییر
طبیعت بدهم که بمیل خود ترک عادت آدمخواری نموده تا قطع از این سلسله نفرت
کند و از برای اینکار در رمه خود رفته یک بزی را کشتم و اندروی فقیر که هنوز از من
اطمینان کاملی نداشت و مرا یکی از دشمنان خود میپنداشت در کشتن و ذبح
آن بز مانند بید میلرزید و باعث این لباس خود را پاره نموده و بدن خود
که زخمدار و مجروح گشته یا نه بالاخره خود را پیش من انداخت و مطلب منطوق
کرد که من زبان او را نفهمیده و حدس زدم که از کشتن بز ترسیده و گمان کرده
که او را هم خواهم کشت من نیز بعکس خیال و تصورش مطمئن نموده و فهمیدم
تا سایر بزها را یکی فراهم کند در آن اثنا در شاخه درختی چشمم بیک طوطی افتاد

تفنگ را پر کرده طوطی را کشتم رفیق وحشی من که هنگام پر کردن تفنگ نبود بجای
پیش من آمده متعجبانه در کمال حیرت به تفنگ نگاه کرده و خیال مینمود که این تفنگ
خاصیتش کشتن است بدون شیئی خارجی و از باروط و سرب خبر نداشت

عصر آنروز بزی را کشته بودم پوست گرفته و گوشتهای او را قطعه قطعه کرده یک پارچه
روی آتش پخته و قدری به (واندردی) دادم با کمال رغبت میل خورده خیلی اظهار
لذت نموده روز بعد مجدداً یک پارچه کباب باو دادم بدین نوع که یک قطعه گوشت
بر سیخ بسته روی آتش میگردانیدم تا خوب پخته شده بواندردی میدادم و خودم
هم میخوردم از لذت کباب او نهایت ممنونیت اظهار داشته و من باو اشاره نمودم
که این خوراک شما خیلی لذیذ و خوش طعم است اگر بعد از این عهدی با این باشد
من بهیچوجه گوشت آدمی نخواهم خورد

من جهد میکردم که واندردی زبان مرا یاد گرفته با من حرف زند در حقیقت او یکی
از شاگردهای خیلی باذکاوت و صاحب هوش بود که در اندک زمانی زبان
مرا آشنا شده و با من حرف میزد و من از صحبت او خوشحال بودم که تا [illegible]
متصور نشد

روزی خواستم که بدانم آیا واندردی غصه و تأسف وطن خود را مینماید یا نه و چطور با من جواب سؤال میکند و میتواند سؤالهای مرا بزبان خودم جواب بگوید من از او سؤال کردم

(من) طایفه و قبیله تو در این دعواها و جنگها غلبه و فتح میکردند یا همه وقت مغلوب میشدند

(واندردی) تبسم کرده و گفت بلی ما همیشه خوب دعوا میکنیم

(من) چطور شد که تو محبوس گشتی

(واندردی) طایفه و قبیله ما برای دعوا زیاد

(من) با وجود اینکه طایفه تو جنگجو و دلیر هستند تو چرا اسیر شدی

(واندردی) آنها خیلی زیاد و از ما آنجا من بودم آنها گرفتند یک دو و سه و من طایفه من دعوا کردن آنها در میدان دیگر آنجا نبودن من آنجا طایفه من گرفتن یک و دو و هزارهای بزرگ

(یعنی دشمنان ما از ما بیشتر بودند و مرا با سه نفر دیگر در حین جنگ اسیر کردند چونکه در آن دعوا من از طایفه خودم جدا شده بودم و طایفه ما چندین هزار از آنها کشته بودند)

(من) چرا قبیله تو از دست ایشان ترا خلاص نکردند

(رواندردی) آنها بردن یک دو سه دشمن در قایق طایفه من بستن قایق

(یعنی وقتیکه مرا حبس و گرفتار ساختند در قایق گذاشته با آنسه نفر دیگر از میان

طایفه بیرون بردند در وقت جنگ قایق حاضری در دست قبیله من نبود که آنها را

تعاقب و آنها را رهائی دهند)

(من) آه خیلی خوب رواندردی آیا قبیله تو محبوسین و اسری خود را چه میکنند

آیا ایشان هم گوشت ایشان را میخورند

(رواندردی) بلی طایفه من همچنین خوردن مردها و خوردن بسی

(یعنی طایفه ما هم اسیران خود را فی الفور میخورند خواه مرد باشد خواه زن)

(من) کجا میبرند آنها را

(رواندردی) میبرند آنها را بجاهای خوب و دلخواه خودشان

(من) اتفاق افتاده است که به اینجا هم آورده باشند

(رواندردی) بلی اینجا و سایر جاها زیاد

(من) شما خودتان هم تا بحال اینجا آمده و اسیر و محبوس خورده اید

(واندردی) بلی من دیده است اینجارا

بانگشت خود اشاره نمود بطرف جنوب غرب جزیره

بعد از چند روز وقتیکه باهم سیر میکردیم رسیدیم بجائیکه چند کاچ پیش از این کنار
در آنجا باقی مانده و در نتیجه مهمانی وحشیان آدمخوار را دیده بودم واندردی اینجارا شناخته
وبمن نشان داده و گفت که ما چندی قبل در اینمحل بیست مرد و دو زن و یک بچه
کباب کرده و خورده ایم واو میتوانست عدد بیست را بزبان من بیان نماید چند
دانه سنگ ریزه جمع کرده و بمن اشاره کرد که بشمارم من هم آنهارا شمردم بیست و سه
بود از عدد آن فهمیدم که بیست و سه نفر آدمی خورده اند

من سوالهای بسیار از جزایر دور و نزدیک و سواحل و ملل اطراف از واندردی کرده واو همه
سوالات مرا مطابق جواب داده و اطلاعات خود را برای من شرح میکرد در ضمن
گفت که خیلی دورتر در عقب ماه در محل فرو رفتن ماه یعنی در مغرب مملکت خود ایشان
مردهای سفید و ریش دار مثل من زیاد هستند
من از او سوال کردم که آیا ممکن است بتوانیم که بدان مملکت نزد همان مردهای
سفید برویم واندردی مرا اطمینان داد که رفتن با جنگلی آسان و ممکن است در دو قایق

یعنی

بطاعت و عبادت خدائی که دیده نمیشود و عطا نماید زیرا انچه میگوئیم و نخواهیم اگر چه
خودش در آسمان و از ما خیلی دور است تقریرات و بیانات که همه واندری
میشنود همه را بسمع تمام و دقت لازمه گوش میداد و اظهار امتنان میکرد
روزی واندردی مرا مخاطب داشته و گفت که جای هزاران حیرت و تعجب است که
خدای شما با همه اینکه در آسمانها است و منزلش دورتر و بلندتر از فضا است هر چه شما
بگوئید میشنود خدای شما البته بهتر از خدای ماست که خدای ما در یک کوهی مسکن
دارد با وجود اینکه میان ما و کوه فاصله چندانی نیست هر چه بگوئیم هرگز نمیشنود
مگر اینکه بکوه رفته و با او سخن گوئیم
بالاخره بدلایل و براهین کم کم واندردی را بمذهب حق و راه راست دلالت و مستفید
نمودم و من نیز از خدای خود مسئلت میکردم که نواقص مذهب و عقاید مرا با الهامات
غیبیه متین لطفا نماید تا کلیه شرایع عیسویان را اندری تعلیم نمایم زیرا که خودم هم
در مذهب و شریعت خود کامل نبودم

فصل سی و سوم در وحشت کردن روشون از مناظر آن جزیره پر خطر

مدت سه سال با نهایت خوشحالی و خوشگذرانی که در چنین موقع زیاده از آن متصور
نمیشود با اسم بسر برده و کامرانی کردیم رفیق عزیز وحشی من که بالکلیه عادات
وحشیگری را ترک و بحلیه لوازم انسانیت متحلی شده بود شب‌ها در صحبتهای شیرین
خود مرا محظوظ و مشغول میکرد و منش همه سرگذشتهای که دیده بودم و همه شنیده‌ها
که در ایام توقف انجزیره کشیده و بچه وضع این مدت طویل را در این جزیره
زیست نموده ام مشروحاً من به او دادم آموختم لواندردی مینمودم استعمال آلات
و اسباب دفاع را از تفنگ وغیره همه را براو آموخته بودم
روزی میخواستم قایق رانی را هم بواندردی تعلیم بدهم چون قایق را دید نزد من
آورده و گفت من مثل این قایق در قبیله و طایفه خود دیده ام بعد از شنیدن این سخنها
خود من فهمانید که هفده نفر از آدمهای سفید چند وقت پیش در دریا غرق
شده و در مثل همین قایق بمملکت ما افتاده اند و الآن چهار سال است که در
مملکت ما زندگانی مینمایند چون من متعجب بودم که چرا باید تا بحال آنها را نخورده
باشند واندردی بمن گفت اوه با نه با نه آنها برادر ما و با ما نان میخورند
مگر وقتیکه جنگ و دعوی کنند

بعد از گذشتن چند روزی که هوا خیلی صاف و فرح افزا بود واندرو در بالای
کوه با هم در آنجا گردش میکردیم سواد مملکت آفریقا را دیده از شدت شوق
و ذوق بنای جست و خیز گذاشته و با صدای بلند فریاد کشید ای شادی
ای لذت (!) آنست مملکت خود را می بینم آنست وطن خود را
می بینم جاهای خود را می بینم از شادی و شوق او من هم گریان شدم بسیار
واندرو دست از همه حقوق من کشیده و مرا ترک نماید و گفتم شاید بخواهید
بوطن خود مراجعت نمائید و وحشی باشید گوشت آدم بخورید از این سوال من
واندرو اظهار اندوه و دلگیری کرده و سر خود را پائین انداخته جواب داد آه
(نه) واندرو خوب رفتار نمیکند خدا را عبادت میکنم یزدان که من بخورم
شیر میشوند گوشت لذیذ حیوانات میخورم و دیگر نمیخواهد بوطن خود رفته
گوشت آدمی بخورد و هرگز باینکار راضی نشده و آنهم نخواهد نمود واندرو
مرتکب کلام خلاف نموده چه ترک او و بی اراده دیده بنای گریه گذاشته
و او را از در خود بیرون کنید واندرو مثل شما صاحبی را کجا پیدا خواهد کرد و چه
حقوق دنیوی واندرو که شما در ذمه او دارید شما را ترک نخواهد کرد

فصل سی و چهارم خلاص نمودن اندروی پدر خود را

مدت سه ماه علی التوالی مشغول مهیا نمودن بادبان و دکل و سکان و تمام
سایر نواقص و لوازم قایق بودم بعد از فراغ از تکمیل قایق علم قایق رانی
به اندروی تعلیم و از کثرت هوش و ذکاوت در اندک زمانی یک ملاح کشتی ران
ماهر و قابلی شد و مهیا و آماده سفر گشتیم

یکروز صبح اندروی با نهایت ترس و خوف آمده و خود را بعجله تمام بسنگری
که در محل بلندی بود رسانده و بنا کرد و نظر با کشیدن که از مصاحب البته ای
دریا عین یک سیاه دو قایق
بیچاره فرو نیم مرده گویا تصور کرد که وحشیان مخصوصاً آمده اند که او را گرفته
پاره پاره نموده گوشتهای او را کباب نموده بخورند چه حالت و وحشت او را دیدم
پیشش رفته و از گریه کردن تسلی اش نموده و گفتم که بیهوده ترس به دل راه
و آسوده باش که من خودم را وقایه و سپر تو کرده ام تا رمقی از جان در بسته ام
در محافظت تو بدل و جان کوشش خواهم کرد بشرطیکه سر از ربقه طاعت من نپیچیده
و از گفته من تخلف روا نداری اندروی با این کلمات مرا جواب داد که من هیچگاه نمیرود

صاحب من بگوید مردان را بعد از این گفتگو بجهت رفع وحشت و دفع دهشت او

یک پیاله رُوم با خورانیدم که هم رفع ترس و هم بجرئتش افزود اسلحه ها را تیر را باو

قسمت کرده و شمشیر بزرگ خود را همراهان در جلو خود نهاده و اندر دیگر نیز تیر خود را بدست

گرفته آماده جنگ و دفاع شدیم

با همین آلات دفاع و جنگ روی تپه بلندی رفته پست و پنجنفر از وحشیان را ملاحظه

نمودیم سه نفر محبوس همراه خود آورده بودند که بخورند

این زنگیان در نزدیکی منزل کوچک من از کشتی بساحل آمده بودند درختهای زیادی

میان ما و آنها چنان حائل واقع بود که ما آنها را درست ملاحظه و مشاهده میکردیم

ولی آنها هرگز ما را نمیدیدند از پشت درختهای کهن سال آهسته آهسته بطوریکه پا را آهسته

پیش رفته تا در محل گلوله رس توقف نموده و باز کمین کرده ایم قدری تماشا کرده

از آنجا چند قدمی نیز جلو رفته تا بجائیکه آنها را بخوبی میدیدیم ایستادیم آنها هم

آتش روشن نموده دایره وار یکدیگر را احاطه کرده مشغول خوردن گوشت یکی محبوس بودند

که تازه کشته بودند چند قدم دورتر از آنها یک محبوس بدبختی دیگر را سخت

دست و پا بسته در روی ریگ زار انداخته بودند که بعد از خوردن محبوس اولی

با این دیگری بپردازند اما این محبوس قریب الموت از ضعف سفید نشان داد برابر
گویا از جمله همان هفده نفر بود که واندردی مرا تعریف کرده بود
چون وحشیان گوشتهای مقتول را خوردند دو نفر از ایشان بعزم کشتن سیاح
الفقیدسی محبوس برخاستند آماده شدند پای او را گشوده و خواستند او را بکشند من
بواندردی خطاب کرده گفتم اکنون وقت است که بمدد این مظلوم رسیده جان او را
از دست این جفاکاران خونخوار خلاص کنیم خود ما بر پشت درخت کمین نشسته
واندردی از من پیش ما در دفاع و جنگ نموده شجاعانه دو نفر را کشته و سه نفر دیگر را
زخمدار کرده من نیز یکنفر مقتول و دو نفر مجروح کردم سایرین که این حالت را
دیدند دست و پای خود را گم کرده بوحشت عظیم افتادند چنانکه از شدت ترس و فزع
ندانستند که کدام طرف روی گریز آورند و از جنگ ما که بچشم ایشان نمی گرد
دیده نمیشد بر خلاف چون دیدند بعجله و چابکی دو تفنگهای خود را پر کرده باز ایشان را هدف
گلوله کرده دو نفر کشته و چند نفر دیگر را مجروح نمودیم من از کمینگاه خود بیرون
آمده بطرف آن محبوس که دست و پا بسته با ذلت و خواری افتاده و جان شیرینش در معرض
هلاک و تلف بود رفتم و اندردی هم بر دو خود را انداخت تا الفنگ دو نفر از وحشیان

پناه برده و میخواستند از دست ما فرار بکنند

من بند های محبوس را پاره نموده و از او سؤال کردم که کیستی و کجایی هستی جواب
گفت که عیسوی هستم چونکه از سختی بند شرف بموت بوده و طاقتی نداشت خود را
آتش داده تا کی بحالت طبیعی آمده خود را معرفی نموده معلوم شد که از اهل اسپانیا
و موسوم به دستوس است با و گفتم که اگر قدرت و قوت داری و میتوانی این طپانچه را
برداشته یا شمشیر را بدست گرفته در دفاع و کشتن وحشیان با ما همراهی کن اسلحه را
گرفته بحرکت آمد چند نفر از آنها را کشته و زخم دار کرده و اندرون نیستان پناهندگان
قایق را گشته و بیرون آمده و فراریان را با تیر تجهیز و دست داد تعاقب میکردیم تا آخر
چنان کشتار نمودیم که از سی نفر وحشی جز چهار نفر از دست ما رها نشدند اینها هستند
چون نزدیک قایق نشسته و نگهبانی میکردند فوراً سوار قایق شده فرار کرده بودند
ما که از کشتن آنان که در ساحل بودند فراغت یافتیم رو بسمت آن چهار نفر که نشسته
ایشان زور و قوت بسیار زده از دست ما بیرون رفتند و ما خواستیم که در قایق
آنها را تعاقب نموده و نگذاریم تا جان بدر برند در یکی از قایقهای وحشیان یکنفر محبوس
مشاهده کردیم که اینهم مانند همین اسپانیائی دست و پا بسته بود و نزدیک رفته خواستم که بند

از پایش برداشته خلاصش بیازم بنا کرد بغرها کشیدن و داد و بیداد

گویا بیچاره بیگمان برده بود که من میخواهم او را کشته و از زندگانی فارغش بسازم

چون حالت او در چنین دیدم مرا حیرت بنوده یک شیشه روم بود [illegible]

بیرون خودم از کنار ایستاده و تماشا میکردم همینکه وارد [illegible]

عجیبه و عوالم غریبه از او مشاهده چنانچه گاهی خنده میکرد و گاه گریه مینمود و

جست و خیز و رقص مینمود و گاه شخص محبوس را در آغوش گرفته بسینه می چسبانید

از مشاهده اینگونه حرکات و رفتارش در نهایت حیرت و تعجب بودم که متحصل کامل

من دویده و مرا خبر داد که این محبوس پدر او است مجدداً در کمال تعجب بطرف

خود مرا حیرت که من نمیدانم که بچه عنوان بیان کنم مهربانی و تلطفاتی را که وا اندرون

نسبت به پدر خود که از دست ظلم و [illegible] رنجور بود مینمود گاهی خود را به

میانداخت و گاهی بیرون میآمد و مجدداً بلا توقف داخل اتاق شده

میشد و بالا نشسته و او را میمالید و گاه سر پدر خود را بسینه چسبانیده

بهمین حالت میماند و گاهی دست و پای پدر خود را که از سختی بند خسته شده بود

و [illegible] سعی و تلاش میکرد که رنجیده که خستگی او را رفع نماید اما

از وحشیان در او بوده و باهم خواستیم تعاقب نمائیم بقوت پاروزدن ولیکن بعد
مسافت زیادی از ما پیدا نموده و از نظر ما غائب شدند دو ساعت بعد باد سختی و
تندی برخاست که ما یقین کردیم قایق فراریان را سرنگون و خود ایشان را غرق نمود
و اندرین اثنا که ماجمعه پیش پدر خود مشغول پذیرائی بود و پیش خود خواستم بهتر هدیه‌ای
بان چند کمشت انگور خشک بجهة پدرش فرستاده و با نقدر هم مرد اسپانیولی را دادم
بعد از فراغت ایشان از غذا دوباره و اندر دیر را خوانده و امر کردم که دست و پای
شخص اسپانیولی را هم باز کند تا رفع خستگی و رنجوری نموده باشد و اندر دیر امر را اطاعت
کرده و مرد اسپانیولی را تقویت نموده می مالید و دقیقه بدقیقه بسوی پدر خود غفلت
نظر مینمود گویا معلوم است که از پدر خود اطمینان حاصل کند

فصل سی و پنجم در مراجعت روبنسون بوطن خود

بعد از چندی با رفیق جزیره و با وفای خود جمعه اندر دیر سوار کشتی شده جزیره را که وطن ثانوی
و مسکن ۲۸ ساله من بود وداع گفتم بجهة تذکره و تسخیر کلاه بزرگ و مخصوص خود را که از پوست
حیوانات وحشی بود هم با چتر سابق الذکر که از همان چه بود برداشتم و هر چند نقدینه از
سر اورده بودم با اجناس پر قیمت و کار آمد جمع آوری کرده با طوطی خود که پیش از دیر و قفسی

انیس و مونس من بود هر دو هشتند مهیا و آماده وطن شدیم

بعد از بیست و هشت سال و دو ماه و پانزده روز با کمال دلخوشی بوطن اصلی خود مراجعت

کرده و اسیچیک از خویشان و متعلقان خود را در حال حیات ندیدم حتی مادر و پدر هم در

مفارقت و مهاجرت من بحسرت ترک زندگانی نموده بودند داغ دیدن ایشان بدل

مانده و از همه نهایت حزن و اندوه مرا حاصل گردید چون دیدن آن بود بر صبر و

شکیبائی را پیشه خود ساخته الغرض الحال آوردن اسباب استراحت خود مشغول شدم

یک نفر زوجه مناسب حال پیدا کرده مستغرق خود نمودم الان در بودوباش مسکنیه

هستم لذت خوش گذرانی اهل و عیال و جمعیت چشیده از صحبت خویشان و دوستان

محظوظ و ممنون شده بایام گذشته که از این عیش و سرور بی نصیب و از غربت و دوری خود

محروم شده بودم تأسفها خوردم و حسرتها بردم

بتوفیق [illegible] [illegible] در مطبعه عالیجاه آقا علی [illegible] طبع [illegible]